

مروری بر حیات سیاسی و اجتماعی علامه سید مرتضی عسکری (ره)

محمد حسین علیزاده

عضو حلقه علمی تاریخ

چکیده

حیات اجتماعی و سیاسی علامه دارای ابعاد گوناگونی است و این همه به خاطر جامعیت شخصیت ایشان، حس مسئولیت و تکلیف بالا، تلاش گسترده و بی دریغی بود که در تمامی عرصه‌های اجتماعی از حوزه‌های علمیه گرفته تا فعالیت‌های اجتماعی عمومی و مبارزات سیاسی از خود نشان دادند.

از جمله فعالیت‌های ایشان ریشه‌یابی ضعف‌ها و نقص‌ها و پرکردن خلأها در مسائل مختلف بود که همه به تحولات پیرامون زندگی این شخصیت برجسته برمی‌گردد که در جای خود قابل بحث می‌باشد.

در حیات اجتماعی و سیاسی علامه می‌توان به این مسائل پرداخت:

۱ - عوامل مختلف اثرگذار بر شخصیت علامه؛

۲ - فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی علامه؛

۳ - جریان‌ها و تحولات منطقه‌ای و جهان اسلام به ویژه عراق و ایران، موضع‌گیری ایشان با این تحولات و چگونگی برخورد با آنها؛

۴ - علامه و شخصیتی‌های معاصر مرتبط با او؛

۵ - واکنش در مقابل افراد، گروه‌ها، احزاب و جریان‌های پیرامون خود و جهان اسلام.

اینها و شاید مطالبی از این قبیل از جمله اموری است که سعی شده در این مقاله مورد اشاره قرار گیرد.

مقدمه

آگاهی و تسلط کامل بر تاریخ اسلام و تشیع، مطالعه‌ی زیاد و داشتن اطلاعات گسترده و عمیق نسبت به تحولات جهان اسلام خصوصاً شیعه، پیگیری و دقت منحصر به فرد در مسائل مختلف عصر خود و تیزبینی و زیرکی خاص علامه در قبال آنها همراه با حس مسئولیت و تکلیف، تلاش‌های مجدانه و مجاهدانه‌ی وی در عرصه‌های مختلف جامعه، ارتباط با مردم و در درون مردم و حوزه بودن، آگاهی از مشکلات جامعه، ریشه‌یابی نقص‌ها و ضعف‌های جهان اسلام به خصوص روحانیت و حوزه و ارتباط با بزرگان معاصر خود و مسائلی از این قبیل، از علامه عسکری فردی منحصر به فرد در دنیای معاصر خود ساخته بود و او را انسانی جامع و جامع‌نگر و مردی صاحب فکر و ایده‌های نو و اثرگذار بر جامعه و جهان اسلام به وجود آورده بود که شاید روزگار تا قرن‌ها کمتر کسی را با این ویژگی‌ها به خود ببیند.

علامه سید مرتضی عسکری به آن دسته از عالمان دین تعلق دارد که به دلیل درک عمیق از مسائل جامعه و

شرایط عصر خویش، تأثیر به‌سزایی در محیط و هم‌عصران خویش داشته‌اند.

ایشان در جوانی در کنار تحصیلات عالی حوزوی از بنیان‌گذاران نهضت بازگشت به قرآن و حدیث در

حوزه‌های علمیه شیعه بود. سپس به خرافه‌زدایی از دین و تبیین مکتب اهل البیت (علیهم السلام) و سنت صحیح

پیامبر(صلی الله علیه و آله) رو کرد. تأسیس نهادهای علمی، فرهنگی، تبلیغی و عام‌المنفعه جبهه‌ای بود که در مقابل مبشران مسیحی و نیروهای وابسته به فرهنگ غربی گشود.

ورود به عرصه سیاست در عراق و تلاش سازمان‌یافته برای برقراری حکومت اسلامی در این کشور چهره‌ی دیگری از تکلیف‌گرایی اوست. دفاع از انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(قدس سره الشریف) و تقریب بین مذاهب اسلامی، نقطه‌های روشن دیگری در زندگی پر دغدغه اوست. همین مسائل کافی است که در رابطه با زندگی این انسان وارسته به تحقیق و جستجو بپردازیم.

در این تحقیق سعی شده با هدف ارج نهادن به این شخصیت برجسته، پیرامون حیات سیاسی و اجتماعی ایشان مطالبی را عرضه کرده، گوشه‌هایی از زندگی پر ثمر و ارزشمند این عالم وارسته را که به حق مظلوم واقع شده‌اند، برای افرادی که کمتر از ایشان و از حیات اجتماعی و سیاسی ایشان آگاهی دارند، روشن سازیم؛ مسائلی که حتی تا به امروز برای خودم مجهول بوده‌اند و نسبت به آنها آگاهی نداشته‌ام.

در این مقاله سعی شده به بررسی مسائل مختلفی از جمله موارد زیر مورد اشاره و بررسی قرار دهیم.

۱. عوامل مختلف اثرگذار در شکل‌گیری شخصیت علامه و تأثیرات آن در فعالیت‌ها، تفکرات و ایده‌های ایشان.
۲. افراد اثرگذار در علامه و مؤثر در رشد و پیشرفت او در دوره‌های مختلف.
۳. فضای عمومی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر عصر علامه در جهان اسلام و تشیع خصوصاً در کشور عراق و ایران و نقش سازنده‌ی این بزرگوار در تحولات عراق و جهان تشیع.
۴. نقش علامه برای تقریب بین مذاهب و تلاش برای شیعه شدن مذاهب دیگر و دفاع از حریم مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و اثر آن بر جامعه‌ی تشیع.
۵. ارتباط علامه با شخصیت‌های بارز و برجسته‌ی جهان اسلام خصوصاً مراجع شیعه و شخصیت‌های سیاسی مؤثر.
۶. چگونگی ارتباط با امام خمینی رحمه الله و نظر ایشان درباره انقلاب اسلامی و فعالیت‌های سازنده در دفاع از انقلاب و امام رحمه الله.

۷. تأسیس مؤسسات علمی، اسلامی، اجتماعی و سیاسی.

۸. مسافرت‌ها و مناظره‌های علامه با دیگر ادیان.

منابع مورد استفاده در این مقاله عبارت است از:

۱- برخی فصلنامه‌ها و گفتگوهای علامه؛

۲- کتاب‌هایی درباره عراق و حزب الدعوه و نهضت اسلامی شیعیان عراق؛

۳- مقدمه‌ی کتاب «معالم المدرستین»؛

۴- گفتگو با یکی از نزدیکان علامه.

امید است با تدوین این مقاله بتوانیم اندکی از تلاش‌های بی‌دریغ این عالم وارسته را در راستای خدمت به جهان اسلام و تشیع بازگو کنیم.

فصل اول: عوامل اثرگذار بر شخصیت اجتماعی و سیاسی علامه

در طول زندگی مسائل مختلفی در شکل‌گیری شخصیت انسان تأثیر دارد؛ از جمله: وراثت، خانواده و جامعه. عوامل مختلفی هم بر شخصیت علامه اثرگذار بوده که ما بیشتر به مسائلی که به بعد اجتماعی خصوصاً سیاسی ایشان مربوط می‌شود، می‌پردازیم:

۱- وراثت و خانواده

آیه الله سید مرتضی عسکری در سال ۱۲۹۳ ش. در شهر سامرا پای به عرصه هستی نهاد. خانواده‌ی او روحانی و ایرانی الاصل و اهل ساوه بودند و گویا دست تقدیر والدینش را به سامرا کشانده بود تا در جوار قدسی امام هادی و امام حسن عسکری (علیهما السلام) سکنی گزینند. در ده سالگی گرد یتیمی بر چهره‌اش نشست و از گرمای مهر والدین محروم گردید. پدر ایشان سید محمد اسماعیل از علمای بزرگ است و جدّ وی آیه الله میرزا محمد شریف تهرانی عسکری معروف به «خاتمه المحدثین» می‌باشد.[□]

سید مرتضی سیره این صالحان را سرمشق خود قرار داد تا روزی شیوه‌ی سلف را احیا کند و تداوم بخش راه آنان باشد. از نسل علما بودن و زندگی با آنها و تربیت شدن در سایه‌ی علما، خود توفیقی است که نصیب هر شخصی نمی‌شود و خود به خود سبب شکل‌گیری شخصیت صحیح فرد می‌شود. علامه این توفیق را داشت که در خانواده‌ای عالم و عالم پرور بدنیا بیاید و در فضایی زندگی کند که سرچشمه‌های علم از آن تراوش می‌کند. اثر رفتارهای خانواده بر انسان مخصوصاً پدر و مادری عالم در رشد شخصیت افراد انکارناشدنی است. همین عوامل باعث شد که او شیفته‌ی کتاب و کتاب‌خوانی و آموختن علم شود. دوران جوانی را در کتابخانه‌ی جدش که وکیل میرزای شیرازی بود (جد مادری) و در میان انبوه کتب سپری کرد که در بحر نوشته‌های علما غوطه‌ور می‌شد و جان می‌گرفت و مروارید هدایت صید می‌کرد. او علاقه شدیدی به مطالعه کتب تاریخی داشت و به سفرنامه‌ها عشق می‌ورزید. ایشان خود در این باره می‌گوید:

«با اینکه در طفولیت یتیم شده بودم، در ده سالگی که مرا به طلبگی سپردند، خواندن و نوشتن عربی و فارسی را خوب می‌دانستم. از همان آغاز کتابخوانی به مطالعه‌ی کتاب‌های سیره‌ی تاریخ پیامبر و اصحاب و فتنه‌های صدراسلام و سفرنامه‌ها مثل - (سفرنامه‌ی ابن جبیر و ابن بطوطه و سفرنامه‌های اروپاییان به مشرق) علاقه داشتم و داستان استعمار بلاد اسلامی را دنبال می‌کردم؛ مثلاً «رساله دخانیه» را که نوشته یکی از شاگردان میرزای شیرازی بود، در حالی که هنوز نسخه خطی بود، در کتابخانه‌ی جد مادری‌ام وکیل میرزا خواندم. کتابخانه‌ی مرحوم جدم در دسترس من بود و هر چه کتاب می‌خواستم به منزل می‌بردم و می‌خواندم و حتی شب‌ها روی پشت بام هم کتاب می‌خواندم. گاهی تا کتاب را تمام نمی‌کردم، نمی‌خوانیدم، در حالی که خانواده‌ام فکر می‌کردند من خوابم و بعد از طلوع فجر برای بیدار کردنم می‌آمدند. اینها اولین مطالعات من بود، و من تا جوان بودم، هیچ‌گاه این مطالعه را رها نکردم.»[□]

□- فصلنامه تخصصی علوم حدیث، ش ۲۰ تابستان ۱۳۸۰، ص ۷۹.

□- همان، ص ۸۰-۷۹.

این خاطره نشان می‌دهد که رشد کردن در چنین فضایی و در چنین خانواده‌ای از انسان یک عالم دانشمند می‌سازد که بر کسی پوشیده نیست.

۲- نوع مطالعات

از عوامل اثرگذار در شخصیت ایشان نوع مطالعاتی بود که علامه داشتند. آگاهی کامل بر تاریخ اسلام و تشیع و آشنایی با فتنه‌ها و انحرافات که در تاریخ اسلام به وجود آمده و همچنین مطالعه‌ی عمیق درباره‌ی علما و بزرگان گذشته، خواندن سفرنامه‌ها خصوصاً سفرنامه‌های اروپاییان به مشرق و دنبال کردن داستان استعمارگران شهرهای اسلامی اثرات خاصی بر شخصیت ایشان داشت و از او یک انسان آگاه، مؤمن، بصیر، استعمارستیز، انقلابی و مردی اثرگذار و تحول‌آفرین ساخت.

ایشان خود در این باره می‌فرمایند:

«هر کس با آگاهی و انصاف و عشق به سراغ سنت و سیره پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) و اصحاب برود در وجودش احساس قدرت می‌کند. احساس می‌کند روح ابوذر و سلمان و بلال و میثم تمار با او است. آگاهی از رنجهایی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین(علیه السلام) کشیدند خیلی از تلخی‌ها و سختی‌ها را آسان می‌کند؛ هر چند بصیرت یک انسان مؤمن بر گفتار و رفتار اسوه و مقتدایش بیشتر شود، ایمانش قویتر و پایداریش بیشتر می‌شود.»[□]

همچنین در ادامه فرمودند:

«انس با تفسیر قرآن و سیره‌ی معصومین، قوی‌ترین عاملی بود که مرا وا می‌داشت به دنبال ساختن جامعه‌ای براساس قرآن و مکتب اهل البیت(علیهم السلام) باشم.»[□]

۳- جامعه و محیط

همچنین به دنیا آمدن و بزرگ شدن در سامرا شهری که بسیاری از مردم آن از اهل سنت بودند، باعث شد که ایشان از معدود افرادی باشند که در دفاع از شیعه و حقانیت آن، گام‌های بسیار بزرگی بردارند که شاید کمتر کسی از هم عصران او به این قوت در این زمینه کار کرده است.[□] همه این مسائل در آثار ایشان دیده می‌شود.

همچنین باعث شد که ایشان در اتحاد و نزدیکی بین مسلمانان شیعه و سنی نقش به‌سزایی ایفا کنند و به فعالیت‌های گوناگونی در این زمینه بپردازند. از نوشتن کتب مختلف مثل «لواء الحمد»، «القرآن الکریم» و روایات المدرستین، «معالم المدرستین» و ارتباط با دانشمندان و بزرگان اهل سنت تا تأسیس مؤسسات مهمی همچون «مجمع جهانی تقریب مذاهب».

ایشان خود در این باره می‌فرمایند:

□- همان، ص ۸۸-۸۹.

□- همان، ص ۸۸-۸۹.

□- همان، ص ۸۸-۸۹.

«در سامرا شیعه و سنی در کنار هم زندگی می‌کردند و با هم رفت و آمد داشتند؛ مثلاً در اعیاد به دیدن علمای یکدیگر می‌رفتیم و تبریک عید می‌گفتیم، ولی گاهی همه در صحن جمع بودیم، استهلال می‌کردیم و ماه را نمی‌دیدیم، اما قاضی آنها طبق فقهشان اعلام عید می‌کرد و طبل می‌زدند که یعنی عید ثابت شده است. آن وقت ما باید در خانه می‌ماندیم و جدم (مرحوم خاتمه‌المحدثین) هم برای تبریک نمینشست و این موجب ناراحتی آنها می‌شد. مشکلات دیگری هم در عزاداری‌ها پیش می‌آمد. اینها سبب شد که من به فکر بیفتم و سیره‌ای بنویسم که مستدرکی باشد بر «وسائل الشیعه» و در عین حال از روایات مکتب خلفا هم استفاده کنم. فکر کردم در سیره‌ی پیامبر که اختلافی نداریم، پس می‌توانم سیره‌ای بنویسم که مورد اتفاق آدم‌های منصف هر دو طرف باشد و اسمش را هم می‌خواستم بگذارم «لواء الحمد»»[□]

در مجموعه آثار علامه این ایده و تفکرات را به روشنی می‌توان دید. همچنین در حرکت‌های مختلفی که داشتند و در شخصیتی که از ایشان در بین مردم و علما و بزرگان اهل سنت می‌بینیم، می‌توان به وضوح اثرگذاری جامعه، افراد و شخصیت‌ها را بر ایشان مشاهده کرد. در طرف مقابل، اثرگذاری علامه را بر جامعه و محیط پیرامون خود حتی فراتر از آن به جهان تشیع و اسلام نیز می‌توان دید.

۴- تحولات عراق و جهان اسلام

از دیگر عوامل اثرگذار بر شخصیت این عالم بزرگ، تحولاتی بود که در دنیای اسلام خصوصاً عراق به وقوع پیوست. این اثرگذاری بدون توجه به عوامل دیگر به تنهایی نمیتوانست از علامه شخصیتی سیاسی، اجتماعی و علمی قوی بسازد. زیرکی، تیزبینی و توان تحلیل بالای ایشان را نیز نمی‌توان دست کم گرفت. در خصوص تحولات مهم عراق می‌توان به جنگ جهانی و حضور بیگانگان در آنجا و کودتاهای مختلف مثل کودتای عبدالکریم قاسم، عبدالسلام عارف و حزب بعث اشاره کرد. حضور استعمارگران انگلیسی و آمریکایی و کمونیست‌های شوروی، فضای ملت‌هبی را برای جامعه عراق به وجود آورده بود،[□] به خصوص اینکه در تمامی نهادهای اثرگذار و جریان‌ات درون این کشور حضور داشتند؛ از جمله: در فضاها، آموزشی و نهادهای دولتی. علامه خود می‌گوید: «پایگاه تشکل‌های قومی ملی‌گرا، سوسیالیست، کمونیست، روشنفکر سکولار و غرب‌گرا، سنی، سلفی و صوفی و... در بغداد بود و مرکز اصلی غربی‌ها در بغداد بود».[□]

تسلط انگلیس بر عراق که با اشغال بصره و بغداد در سال ۱۹۱۷م. ۱۲۹۶ش. روی داد، با قیام‌ها و شورش‌های مختلفی روبه‌رو بود که در رأس آنها علما و روحانیون حضور داشتند. قیام مردم در سال ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش. به رهبری آیه الله محمد تقی شیرازی که به علت فروپاشی عثمانی و بهره‌گیری انگلیس از آن به وقوع پیوست، با حمایت دولت‌های استعماری بزرگ و انتصاب فرماندار نظامی بر عراق و تقویت نیروی نظامی، به ویژه نیروی هوایی، به شدت سرکوب شد. بعد از آیه الله شیرازی مبارزات توسط شیخ الشریعه اصفهانی ادامه یافت. پس از

□- همان، ص ۸۴.

□- همان، ص ۸۰.

□- محمد دشتی، کتاب ماه و دین، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷، ص ۱۳.

رحلت ایشان به خاطر تحکیم سلطه‌ی انگلیس و نبود رهبر یا رهبرانی مقتدر و همچنین روی کارآمدن دولت ملی، مبارزات نقش کم‌رنگتری به خود گرفت. [□]

عراق در این برهه از زمان وضعیت نابسامانی پیدا کرده بود. شکل‌گیری گروه‌ها و فرقه‌های مختلف و به وجود آمدن ایدئولوژی‌های متفاوت همچون ناسیونالیسم عربی، کمونیسم، سوسیالیسم، مسلط شدن فرهنگ غربی بر بسیاری از قشرهای جامعه، تشکیل و به قدرت رسیدن حزب بعث و ظلم‌های فراوان آنها و استعمارگران غربی به مردم شیعه‌ی عراق از یک طرف و از طرفی هم بر نتابیدن تسلط کفار بر مسلمانان از سوی تفکر شیعی و ایجاد جنبش‌های گوناگون، فضای کاملاً متشنجی را بر عراق حاکم کرد. شناخت کامل جریان‌های مختلف و تحولات منطقه‌ای، موضع‌گیری در قبال آنها و اثر گذار بودن بر آنها کار بس دشواری است که از هر کسی به راحتی بر نمی‌آید.

در مناطق مختلف دنیا این شرایط باعث می‌شود تا انسانی که تیزبینی، زیرکی و دقت عمیق دارد و حسّ تکلیف در او موج می‌زند، شخصیتش به مراتب از افراد دیگر بهتر رشد کرده، به یک تحلیل‌گر قوی مسائل و یک انسان بصیر، آگاه و هادی تبدیل شود؛ از این رو، بصیرت و خصوصیات ذاتی و احساس تکلیفش، او را به مقابله با گروه‌های منحرف و استعمارگر و ایدئولوژی‌های منحط غرب می‌کشاند و به دشمن استعمار و انحطاط و خودباختگی نیز تبدیل می‌کند و در راستای دفاع از مذهب اهل بیت (علیهم السلام) و احکام ناب اسلامی قدم بر می‌دارد. البته این خصوصیات زمانی که او با جریانات و اتفاقات جهان اسلام آشنا می‌شود و جنبش‌ها و قیام‌های مسلمانان دنیا را پی‌گیری می‌کند، از او یک شخصیت فراملی و جهانی می‌سازد که نه تنها در عراق، بلکه در دیگر کشورها نیز خود را به نوعی نشان می‌دهد.

در مناطق مختلف دنیا نیز استعمارگران بر کشورهای مختلف، مخصوصاً کشورهای اسلامی، سلطه پیدا کرده، از هر گونه ظلم و تجاوز و غارت اموال مردم را چشم پوشی نمی‌کردند. استعمارگران همچنین فرهنگ کشورها را در چنگال خود می‌گرفتند و به هر صورت که می‌خواستند به اداره این کشورها می‌پرداختند که کشورهای مصر، هند، پاکستان، اریتره، الجزایر و فلسطین از جمله این کشورهاست. در ایران نیز کشورهای غربی همچون آمریکا و انگلیس به طور مستقیم و غیر مستقیم با نفوذ عمال خود چون شاه مخلوع بر این کشور تسلط پیدا کرده بودند و به نابودی مذهب و اعتقادات مردم و استعمار کردن فرهنگ [□] این مملکت در راستای خواسته‌های پلید خود می‌پرداختند و خصوصاً به غارت کردن اموال این ملت دست می‌زدند. [□]

[□] - جویس ان ویلی، نهضت اسلامی شیعیان عراق، ترجمه‌ی مهوش غلامی، ص ۳۱-۳۹.

[□] - علوم حدیث، ص ۸۹-۸۸.

[□] - همان، ص ۸۰.

علامه خود ریشه‌ی بسیاری از مسائل اعتقادی و سیاسی را مربوط به استعمارگران و خادمان آنها از مستشرقین و متفکران و روشنفکران غرب‌زده و خودباخته می‌دانند و از آنها شناخت کامل داشتند و در قبال آنها به درستی موضع می‌گرفتند.[□]

البته در مقابل این ظلم‌ها و جنایات، جنبش‌هایی مردمی در حال شکل‌گیری و مبارزه بودند، من جمله: جنبش مردم الجزایر علیه فرانسه، نهضت مردم فلسطین، جنبش اریتریه علیه حبشیان و بعدها قیام مردم ایران علیه حکومت ظالم پهلوی و مستشاران غربی، جنبش اخوان المسلمین در سوریه و نهضت اسلامی پاکستان.[□]

در اینجا لازم است این مطلب بیان شود که علامه تحولاتی را که در عراق و جهان اسلام به وقوع می‌پیوست، با درایت تمام با تحلیل‌های قوی پیگیری می‌کرد و در مقابل آنها موضع می‌گرفت. در رأس همه این امور، حضور در رأس مبارزات مردم عراق علیه حکومت‌های ظالم آن زمان و با هدف ایجاد جامعه‌ی اسلامی و دینی و دفاع از انقلاب اسلامی در ایران و حمایت از امام خمینی (رحمه الله) است.

فصل دوم: اهداف و آرمانها

اهداف علامه عسکری با توجه به شخصیت ایشان و فضای محیط پیرامون او _ که در بخش عوامل اثرگذار بر شخصیت ایشان به برخی از آنها پرداختیم _ اهداف و آرمان‌هایی خاص را برای ایشان به وجود آورده بود. این اهداف و آرمان‌ها خود نیز قسمتی از ابعاد وجودی ایشان و دغدغه‌های مورد توجهشان را به ما نشان می‌دهد. حال به قسمتی از این اهداف و آرمان‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- جامعه‌سازی بر اساس قرآن و مکتب اهل البیت (علیهم السلام):

در رأس همه اهداف و آرمان‌های علامه که تا حدودی می‌توان گفت که دیگر اهداف زیر مجموعه آن قرار می‌گیرند، جامعه‌سازی بر اساس قرآن و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است؛ زیرا که جامعیت این مسئله دیگر مسائل را دربر می‌گیرد. ایشان خود در این باره می‌فرمایند «انس با تفسیر قرآن و سیره‌ی معصومین (علیهم السلام) قوی‌ترین عاملی بود که مرا وا می‌داشت به دنبال ساخت جامعه‌ای بر اساس قرآن و مکتب اهل البیت (علیهم السلام) باشم».[□]

۲- تشکیل حکومت اسلامی در عراق و کشورهای مسلمان.

۳- اجرای احکام اسلامی به صورت کامل در کشورهای اسلامی

ایشان با اعتقاد به خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، کامل بودن اسلام و احکام آن برای هدایت بشر، اعتقاد داشتند که با عملی کردن تمام احکام اسلامی در جامعه مشکلات مختلف جوامع حل شده و مردم از آنها رها می‌شوند. این مسئله خود یکی از دغدغه‌های مهم ایشان بود. دفاع از مبارزان مسلمان در سراسر جهان و سعی در تشکیل حکومت در عراق نیز یکی از مبانی همین هدف می‌باشد.

[□] - جلیل تجلیل، ترجمه‌ی معالم المدرستین، ص ۴.

[□] - همان، ص ۱۰-۱۳.

[□] - علوم حدیث، ص ۸۸-۸۹.

۴- اتحاد بین مسلمانان با بررسی مسائل اختلافی و ریشه‌یابی و درمان آنها و تقریب مذاهب مختلف اسلامی. ایشان در هیچ یک از نوشتارها و گفتارهای خود به هیچ آیین و مللی مخصوصاً اهل تسنن توهین نکرده‌اند و حتی فعالیت‌های گسترده‌ای برای اتحاد بین مسلک‌های مختلف مخصوصاً اهل تسنن و تشیع داشته‌اند که نوشتن کتاب «لواء الحمد» به گفته خود ایشان از جمله آن فعالیت‌هاست. همچنین برگزاری مناظرات و گفتگوها برای تبیین آموزه‌های مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و پیراستن از تهمت‌های ناروا علیه شیعه، روشن کردن ریشه‌های اختلاف و سعی در برطرف کردن آنها که کتاب «معالم المدرستین» از آن دست می‌باشد، نشانه اهمیت و توجه این بزرگوار به این مطلب می‌باشد.

۵- تشکیل حکومت اسلامی در عراق.

۶- دفاع از شیعه و معرفی صحیح مکتب اهل بیت (علیهم السلام).

۷- تربیت نسل جدید از دانشمندان و تلاش در نخبه‌پروری و ایده‌پروری.

۸- جاری شدن احکام اسلام در جامعه به صورت کامل

به نظر ایشان جاری شدن احکام اسلامی در جامعه به صورت کامل، راهی جز شناخت صحیح مکتب اهل بیت ندارد و با عمل کردن به آن بسیاری از مشکلات جامعه حل خواهد شد. به نظر ایشان هر جا که به یکی از احکام اسلامی عمل نشود، مشکلی در جامعه اسلامی پدید خواهد آمد.

فصل سوم: فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی علامه عسکری

فعالیت‌های علامه برگرفته از ایده‌ها، دغدغه‌ها و اهدافش می‌باشد. برای درک صحیح رفتارها و فعالیت‌های علامه نیاز به آگاهی از تفکرات، اهداف و آرمان‌های ایشان است که در فصل قبل به آنها اشاره شد. روشن شدن این مسائل باعث می‌شود که ما فعالیت‌های اجتماعی ایشان را از فعالیت‌های سیاسی‌شان جدا ندانیم؛ زیرا که هدف در همه آنها یکی است.

مرتبط بودن فعالیت‌های علامه و وابسته بودن به همدیگر از سابقه و توان فکری و علمی، تیزبینی و دقت نظر ایشان خبر می‌دهد. همچنین جامعیت شخصیت ایشان و تسلط کافی و کامل داشتن بر جریانات محیط پیرامون خود، نشان‌گر این مطلب است. می‌توان فعالیت‌های ایشان را به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، فعالیت‌هایی در ایران، عراق و سایر کشورها منحصر دانست، البته باید این مسئله را با توجه به جامعیت شخصیت علامه و اهداف ایشان در نظر گرفت. نمی‌توان این تقسیمات را از این منظر که علامه با چه رویکرد خاصی به آنها می‌پرداخته، انجام داد؛ اگر چه ما این تقسیمات را از نگاه سیاسی و یا اجتماعی صرف اعمال کنیم، ولی علامه با نگرشی عمیق و همه جانبه و نه به صورت تک بعدی، به مسئله نگاه می‌کردند و نمیتوان کارهای ایشان را با توجه به این مسائل به یک حوزه خاص مربوط دانست. برای مثال، گرچه تأسیس مدارس و مراکز آموزشی را یک کار فرهنگی و اجتماعی صرف می‌دانیم، در واقع، اهداف سیاسی مبارزه با استعمار و تأسیس حکومت دینی و احیای ارزش‌های الهی و در رأس همه آنها جامعه‌سازی بر اساس قرآن و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) از انگیزه‌های ایشان در انجام این گونه امور بوده است.

تلاش‌های علامه در حوزه‌ی مسائل اجتماعی و سیاسی به قدری زیاد است که شمارش آن کاری مشکل و طاقت فرساست و به در اختیار داشتن اسناد گوناگون و ارتباط با افراد مختلف آگاه که از فعالیت‌های این مرد بزرگ نیاز دارد. در اینجا به نمونه‌ای از تلاش‌های جهاد گونه‌ی این عالم بزرگ به اختصار اشاره می‌کنیم:

۱. ایجاد و اداره‌ی جماعه‌العلماء که شبیه جامعه روحانیت مبارز بود.[□]
۲. ایجاد مدارس دینی و مدارس جدید برای دختران و پسران.
۳. تأسیس صندوق‌های خیریه و کتابخانه‌ها در شهرهای مختلف.
۴. تأسیس دانشکده‌ی اصول دین در بغداد در سال ۱۳۸۴ ق. جایی که قرار بود هسته‌ی جامعه‌ی اسلامی با ویژگی‌های کامل آن به وجود آید.[□]
۵. نقش داشتن در ایجاد و اداره «مجمع جهانی اهل البیت (علیهم السلام)» و همچنین «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی».
۶. تأسیس «مجمع علمی اسلامی» در سال ۱۳۹۸ ق. در تهران.
۷. ساخت مراکز عام المنفعه مانند درمانگاه الرعايه الاسلاميه در کرايه شرقی بغداد در سال ۱۳۸۲ ق. ساخت درمانگاه الرعايه الاسلاميه در کاظمیه بغداد جهت درمان طلاب علوم اسلامی و زائران عتبات عالیات و دیگر نیازمندان، شروع ساخت بیمارستانی بزرگ موسوم به بیمارستان امام حسین (علیه السلام) در بغداد.
۸. تأسیس حزب الدعوه که از مهمترین فعالیت‌های علامه در راستای ایجاد جامعه‌ی اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی است.
۹. دفاع از شیعیان و مبارزه با دولت عراق به رهبری آیه الله سید محسن حکیم.
۱۰. طرح تشکیل حکومت با همفکری آیه الله شهید سید محمد باقر صدر.
۱۱. دفاع از انقلاب ایران و انقلاب‌ها و نهضت‌های اسلامی دیگر در جهان.
۱۲. همکاری و ارتباط با مبارزان و شخصیت‌های مهم سیاسی و علمی.
۱۳. مبارزه با تهاجمات فرهنگی غرب و استعمار و جریان‌های سکولار، کمونیسم و ناسیونالیسم‌گرایی (جریان تبشیری).
۱۴. تجدید حیات و تحوّل در حوزه و ارائه‌ی طرحی نوین برای آن با همکاری آیه الله طالقانی.[□]
۱۵. پاسخگویی به شبهات و مبارزه با خرافات و انحرافات در امت اسلامی.
۱۶. تربیت افراد ایده‌پرور و نخبه.
۱۷. ریشه‌یابی ضعف‌ها و نقص‌ها و پر کردن خلأها همراه با تیزبینی و ظرافت و دقت نظر و احساس تکلیف.

□ - صلاح خرصان، حزب الدعوه الاسلاميه حقائق و وثائق، ص ۷۵.

□ - محمد دشتی، کتاب ماه و دین، ص ۱۳۱.

□ - علوم حدیث، ص ۷۹.

الف) مبارزه با تهاجمات فرهنگی استعمار

تأسیس مدارس نوین

حضرت استاد از اواسط دهه دوم حیات علمی خویش به بررسی سیره و تاریخ و سفرنامه‌ها گرایش پیدا کرد و با توجه به گستردگی مطالعات و تنوع اطلاعات با آنچه برای هم ردیفان ایشان معمول و مأنوس بود، فاصله گرفت. مطالعات ایشان همان طور که قبلاً بیان شد، از کتابخانه پدر بزرگشان مرحوم آیه الله شیخ محمد شریف عسکری، جد مادری حضرت استاد، و نیز با دستیابی به نوشته‌های شاگردان آیه الله میرزای شیرازی بزرگ در مسئله تنباکو و قضیه‌ی رژی آغاز شد و وی را با سابقه‌ی طولانی تهاجمات و حملات گسترده استعمارگران غربی به عالم اسلام آشنا ساخت.

او با درایت ذاتی خویش توانست اهداف استعمار فرهنگی را شناسایی کند؛ استعماری که گاه به شکل آشکار در قالب تأسیس مدارس تبشیری در بلاد اسلامی و گاه به صورت پنهانی در قالب گسیل استاد برای مدارس و دانشگاه‌های کشورهای اسلامی، وجود خویش را تحمیل می‌کرد.[□]

علامه عسکری اولین متفکر اسلامی بود که به حقیقت روشن تعلیم و تربیتی که مستشاران اروپایی برای مراکز آموزش و پرورش کشورهای شرقی طراحی کرده بودند، پی برد. تحقیقات و مطالعات دراز مدت و عمیقی که در این باره انجام داده بود، او را به فاصله و تفاوت چشمگیری که میان این روش‌ها در بین کشورهای غربی (مانند آلمان، فرانسه و...) وجود داشت، آشنا ساخت. از این راه به یکی از علل اساسی عقب‌ماندگی شرق که همانا روش‌های به کار گرفته شده در تعلیم و تربیت جوانان مشرق زمین بود، دست یافت. لذا ایشان این‌گونه مدارس را «مراکز تربیت کارمند» نامید؛ زیرا عقیده داشت، محصول این مدارس افرادی پشت میز نشین اداری و خاضع در مقابل هجوم استعمار هستند.

ایشان در جریان مطالعات خود به چالش مهم دیگری در جوامع اسلامی پی برد و آن جدایی دانشگاه‌ها از حوزه‌های علمیه بود. در حقیقت، این دو رکن اساسی حیات امت اسلامی هر کدام به سمت و سویی متفاوت با یکدیگر حرکت می‌کردند. حوزه‌ها با تکیه بر موارث خویش به تربیت مدرس و خطیب پرداختند و دانشگاه‌ها نیز قبله‌آمالی جز غرب نداشتند و با مردم مسلمان و ملت خویش بیگانه بودند. از آنجایی که چاره‌ای جز شکستن این جو و از میان بردن این حالت ایستایی باقی نمانده بود، علامه عسکری در سامرا، در شرایطی که جنگ جهانی دوم سایه‌های سنگین خویش را بر مردم و سرزمین عراق تحمیل کرده بود، فعالیت خود را آغاز کرد.

نخستین حرکت فرهنگی ایشان در مرحله نخست، تشکیل حلقه‌های درس و تدریس و در کنار آن تأسیس مدرسه‌ای با روش تربیتی نوین بود. ایشان با عنایت ویژه به این مدرسه و برنامه‌ریزی کردن برای آن، آن را سرآغازی برای طرح‌های گسترده بعدی خود قرار داد. در این مدرسه صاحبان فضل و اندیشه نظیر شیخ میرزا نجم‌الدین شریف عسکری، شیخ حسن کمیلی، سید جعفر شهرستانی و شیخ مهدی حکیم تدریس می‌کردند.

□- همان، ص ۸۸-۸۹.

البته علامه عسکری همچون دیگر مصلحان تاریخ از مخالفت صاحبان افکار قدیمی در امان نماند. استاد پس از تأسیس این مدرسه، مصلحت را چنان دید که همه آثار هجوم تمدن غرب را که در جوامع اسلامی مشاهده کرده بود و همچنین نحوه مبارزه و معالجه این آثار شوم را تدوین کند و این آغازی بود برای تألیف کتاب ارزنده ایشان با عنوان «الأمراض الاجتماعیه و علاجها» که به معنای بیماری‌های جامعه و درمان آن است.

علامه خود در این زمینه چنین می‌فرماید:

«از آنجا که متفقین یعنی آمریکا و انگلیس (پس از جنگ جهانی دوم) به شهر وی احتیاج داشتند، حزب‌های کمونیستی در عراق تشکیل دادند. این حزب‌ها در ایران هم تشکیل شد، اما در ایران بسیار مؤدب‌تر بودند. این احزاب در عراق وضعیت بی‌تمدنی داشتند و به کارهای زشت می‌پرداختند. البته این کارها برای ما فواید زیادی داشت؛ زیرا در نتیجه آن حوزه نجف بیدار شد. در آن زمان، من در مطالعات خود متوجه شدم که انگلیس چه سیاست‌هایی را در مستعمرات خود (عراق، مصر و ایران) دنبال می‌کند. اینها در کشورها مدارس جدید یعنی مدارس غیر حوزوی را راه اندازی می‌کردند. برنامه این مدارس به صورتی که من درک کردم، این گونه بود که در عراق وقتی دبستان را پشت سر می‌گذاشتی، سه دانشگاه وجود داشت؛ دانشگاه تجارت، حقوق و ادبیات عرب. من درباره این مدارس کتابی را با عنوان «الأمراض الاجتماعیه» نوشتم؛ زیرا این مدارس کارخانه‌های موظف‌سازی بودند. فرزندان عراقی که در این مدارس درس می‌خواندند، قبله‌ای جز انگلیس نمی‌شناختند. فلان شاعر انگلیسی مثلاً «برنارد شاو» چه گفته است؟ قبله سیاسی دانشجویانی که در سوریه یا ایران به مدارس جدید می‌رفتند، هم پاریس بود. در مورد ادبای فرانسه و انقلاب کبیر این کشور برای آنها توضیح می‌دادند. فرزندی که وارد این مدارس و دبیرستان‌ها می‌شد، جز نوکری دولت کاری انجام نمی‌داد؛ بنابراین، اینها در این مدارس نوکر برای خودشان درست می‌کردند. این حقیقتی است که من قبل از جنگ جهانی دوم درک کردم. بنابراین دریافتم که مدارس جدید وظایف خودشان را ادا کرده‌اند، اما مدارس علمی ما هیچ کاری به جامعه نداشتند. البته منظور من عراق است نه ایران. در اینجا وضع به صورتی دیگر بود و طلبه‌ها برای تبلیغ به تمام ایران مسافرت می‌کردند، اما در عراق طلبه‌ها هیچ کاری به اجتماع نداشتند. یک جوان و فرزند عراقی وقتی از مدرسه بیرون می‌آمد مجبور بود نوکر دولت شود و هیچ تخصصی هم نداشت. دانشجوی بعد از اتمام درس، زندگی خود را بیارزش می‌دید. در سوریه و مصر هم همین وضعیت بود. در همه این کشورها این مستشاران بودند که نقشه‌چینی می‌کردند».[□]

پس از تأسیس مدرسه‌ی نوین اسلامی، حضرت استاد به شهر کاظمین هجرت کرده و با اندیشه‌ی گسترش مدرسه نوین اسلامی و امید به اینکه از طریق نشر فرهنگ اسلامی برخی از بیماری‌های جامعه خویش را درمان نماید، طرح تأسیس مدارس نوین، که تربیت اسلامی را به صورتی تازه عرضه می‌داشت، تدوین و به اجرا گذاشت. این مدارس در کنار مراکزی قرار داشت که متخصصان علوم اسلامی و افراد لایق و شایسته را جهت انتقال این علوم به جامعه، تربیت می‌کرد.[□]

[□] علی اقلیدی نژاد، نگاه حوزه، ش ۱۱، اسفند ۸۰، ص ۱.

[□] - همان، ص ۱.

علامه عسکری در مسیر اجرای این طرح در بغداد با مربی فاضل استاد احمد امین صاحب کتاب «التکامل فی الاسلام» ملاقات نمود و کتاب خود را (الامراض الاجتماعیه و علاجها) را به او عرضه کرد. وقتی استاد احمد امین کتاب را خواند، میان این دو بزرگوار تفاهم کامل حاصل شد و هر دو (در سال ۱۳۶۳ ق) تصمیم به تأسیس مدرسه‌ای ابتدایی گرفتند که مرحوم احمد امین خود تصدی این طرح را به عهده گرفت و علامه عسکری کار را به او سپرد و خود به حمایت از ایشان پرداخت.[□]

علامه پی از ملاقات با احمد امین و تأسیس مدرسه ابتدایی بغداد، مدرسه‌ی «متدی النشر» را در کاظمین پایه‌ریزی و تأسیس کرد. این مدرسه وابسته به جمعیت «متدی النشر» در نجف اشرف بود. ایشان پس از تأسیس این مدرسه بار دیگر به سامرا بازگشت. استاد احمد امین در ضمن کار با برخی مشکلات و دشواری‌ها مواجه شد و از علامه تقاضای کمک کرد و از او خواست خود شخصاً در کاظمین مستقر شود و مدرسه را اداره کرد. مدرسه «متدی النشر» در کاظمین مکانی بود که علامه برای نخستین بار با شخصیت بارز و درخشان عالم تشیع آیه الله شهید سید محمد باقر صدر (قدس سره) آشنایی پیدا کرد.

این مسئله قابل ذکر است که از انگیزه‌های علامه در ساخت و راه اندازی مدارس، همان مسائلی بود که در قسمت قبل بیان گردید؛ یعنی مبارزه با تهاجمات فرهنگی غرب و تربیت نسل جدیدی که نوکر و سرسپرده استعمارگران غربی و کافر نباشد و تلاش در ساختن جامعه‌ای بر اساس قرآن و مکتب اهل البیت . نباید از این مسئله غافل شد که ایشان در ساخت مدارس توجه خاصی به ساخت مدارس برای دختران داشت؛ از این رو، مدارس مخصوص دختران و حتی کودکان تأسیس کردند؛ زیرا به این مسئله توجه عمیق داشتند که سازندگان نسل فردا همین کودکان و زنان و مردان هستند نه فقط طیف خاصی از آنها. مهم‌ترین هدفی که علامه عسکری در عرصه‌ی فرهنگی، آن را محقق ساخت، تأسیس محل‌های مناسب برای تربیت نسل جدیدی از مسلمانان تربیت‌یافته بود که آنها را به جامعه عرضه می‌نمود؛ نسلی که هدفش از میان بردن آلام و مشکلات جهان اسلام و شرکت در جنبش اسلامی پربرکت عراق بود. از جمله این طرح‌های تربیتی، تأسیس همین مدارس و مراکز آموزشی بود که نمونه‌های زیر از آن جمله است:

۱. مدارس امام جواد در کراده شرقی بغداد.
۲. مدارس امام جدید بغداد که زیر نظر سید عبدالکریم شوکی اداره می‌شد.
۳. مدارس امام کاظم در کاظمیه بغداد، زیر نظر استاد داوود عطار.
۴. روضه الزهراء برای کودکان و مدارس الزهرا برای دختران در کاظمیه بغداد که علامه عسکری آن را زیر نظر شهید بنت الهدی صدر قرار داد.
۵. مدارس امام صادق در بصره زیر نظر علمای بصره و به مدیریت سید محمد عبدالحکیم.
۶. دبیرستان امام حسن در دیوانیه که استاد محمد مهدی شمس‌الدین آن را تأسیس کرد و آن را همراه با صندوق خیریه‌ی اسلامی اداره می‌کرد.

□ - صلاح خرصان، حزب الدعوة الاسلامیه، ص ۷۴.

۷. مرکز تعلیم دختران در نعمانیه واقع در شهر کوت.

۸. تأسیس دانشگاه اصول دین که از همه مهمتر می‌باشد. □

فعالیت‌های علامه در این زمینه‌ها اثر خود را بر جای گذاشت و با وجود اینکه بعد از حکم اعدام ایشان و فرار از عراق، بسیاری از مراکز از بین رفت، اما اثر این فعالیت‌ها را می‌توان امروز در جامعه‌ی عراق به وضوح دید. حضور بسیاری از افراد تربیت‌شده در این مدارس و دانشگاه‌ها در رأس مسئولان امروز عراق از جمله نخست وزیر عراق از آثار فعالیت‌های آن مرد خداست.

تجدید حیات و تحول علمی_ آموزشی در حوزه

حس مسؤولیت بالای علامه در قبال جریان‌ات سیاسی و اجتماعی عصر خود حس است که شاید بسیاری از بزرگان و علما هم عصر ایشان کمتر از آن بهره‌مند باشند. ایشان خود در جایی درباره‌ی امام خمینی (رحمه الله) می‌فرمایند: «فقهای ما غالباً تکلیفی بیشتر از بحث‌ها و آثار فقهی برای خود قایل نبودند. امام (رحمه الله) وقتی دید که حکمی زاده در تعالیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) تردید می‌افکند، درس و بحثش را کنار گذاشت و «کشف الاسرار» را تألیف کرد که در روزگار خودش حرف آخر را می‌زند و جامعترین پاسخ بود و همین وظیفه شناسی بود که انقلاب را به شهر رساند.» □

در جای دیگر می‌فرمایند: «در ایام سوگواری در مدرسه مرحوم شیرازی صبح یا عصر مراسم روضه برقرار بود. در یکی از این مناسبت‌ها بنده نیز رفتم، در حالی که سابقه نداشت من مفسر بروم. روی منبر این آیه را خواندم: □ *فَلَوْلَا نَفْرَمٍ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ* ~ گفتم که هیچ می‌دانید که این آیه نسخ شده. است، علما تعجب کردند. آنگاه گفتم این آیه به این صورت در آمده است: «فلولا نفر من کل فرقه طائفه منهم یدخلوا المدارس یدرسوا فیها و یدرسوا الی ان...» به هر حال حرفم را زدم.» □

این مطلب نشان‌دهنده‌ی اوضاع جامعه آن روز و فضای حوزه‌ها و همچنین احساس تکلیف بالای علامه در آن زمان بود که در کمتر کسی دیده می‌شد.

البته با توجه به گفته‌های خود علامه که بیان شد، سعی در اصلاح حوزه برخاسته از این تفکر بود که فرهنگ غرب و غرب‌زدگی در میان مسلمانان رو به گسترش بود. این در پاسخ به این پرسش است که چرا به طراحی نوین دروس حوزه پرداخته‌اید. ایشان می‌فرمایند: «مطالعات من در حوزه محدود به فقه و اصول نبود. منبر مطالعه بودم و می‌دیدم که پهلوی سعی دارد فرهنگ غرب را در ایران ترجمه کند. در عراق هم غرب‌زدگی به صورت جدی شروع شده بود. هرکس که آن روز اهل مطالعه بود، می‌فهمید که وضع مسلمانان در دنیا بسیار رقت بار بود.» □

□ - علوم حدیث، ص ۱۰۳.

□ - همان، ص ۱۰۳.

□ - علی اقلیدی نژاد، «نگاهی به فعالیت‌ها و کارکردهای سیاسی حوزه‌های علمیه عراق در نیم سده گذشته» نگاه حوزه، ص ۲.

□ - علوم حدیث، ص ۸۰.

همین مسائل بود که ایشان با طرح اصلاح روش‌های درسی حوزه و متون آن، سعی در مبارزه با فرهنگ غرب و مفسد آن داشتند.

همان گونه که ائمه (ع) فرموده‌اند، مردم پیرو علما و حاکمانشان هستند و اگر علما و حاکمان صالح باشند و به راه خیر روند، مردم هم به همان مسیر حرکت می‌کنند و اگر برخلاف این باشد، مردم هم در همان مسیر خلاف می‌روند.

علامه این نکته را به خوبی درک کرده بود و در پی اصلاح حوزه و حکومت و سردمداران جامعه بود. ایشان در دوران زندگی حوزوی خود در قم به این واقعیت واقف شد که دروس موجود حوزوی برای جواب گویی کامل به مشکلات و سئوالات و خواسته‌های روز افزون اجتماعی نیاز به تحولات جدی دارد؛ بنابراین، به همراه تنی چند از طلاب هم فکر خویش از جمله آیه الله سید محمود طالقانی به بررسی و تجدید نظر در برنامه‌های درسی حوزه پرداخت و کوشید با کمک دوستان خود، در کنار درس‌های رسمی حوزه به تحصیل علمی بپردازد که بتوان با اتکا به آنها به ایفای مسؤولیت‌های خطیرتری در آینده قیام کنند. در بین درس‌های پیشنهادی در این برنامه تازه، دروس تفسیر و حدیث‌شناسی و بررسی تطبیقی عقاید اسلامی وجود داشت که در کنار دروس معمول فقه و اصول از اساتید ذی‌صلاح بهره می‌گرفتند.[□]

علاوه بر برنامه‌ی مذکور با تمرین خطابه و سخنرانی، تألیف و نویسندگی و با حضور علمی در کارهای اجتماعی و توجه کامل به بررسی و شناخت اوضاع و مسائل روز مسلمانان و نیازهای ایشان در پرورش شخصیت‌های اسلامی مستحکم، برای دستیابی به جامعه اسلامی مطلوب تلاش‌های فراوانی داشتند. البته این طرح با همه جوانب مثبتی که داشت و می‌توانست جویندگان جوان و مستعد علوم حوزوی را در عمل به وظایف دینی و اسلامی خویش در برابر نیازهای زمان و خواسته‌های نوین عصر مجهز کند، در ابتدای راه ناکام ماند.[□] علامه از این مسئله ناراحت بود و دوباره به سامرا برگشت و بعدها دوباره در زمان مرجعیت آیه الله بروجردی این طرح را با ایشان در میان گذاشت که با موافقت این عالم بزرگ روبه‌رو شد. ولی دوباره به دلیل جریان ملی شدن صنعت نفت و درگیری‌های به وجود آمده در آن دوره، علامه موفق به عملی کردن آن نشد و به عراق بازگشت.[□]

فعالیت‌های این بزرگ‌مرد در راه تحول حوزه بی‌شمار بود؛ از جمله:

- تهیه و تنظیم متون مورد نیاز طلاب، حتی کتابهایی در سطح مقدمات که نشان‌دهنده اهمیت بالای این مسئله در نزد ایشان بود.

- نوشتن کتاب‌هایی همچون الامثله و صرفمیر، کتاب التصریف، الهدایة فی النحو، تعلیم اللغه العربیة، قواعد الإماء، تهذیب البلاغه، المنطق و مناهج البحث العملي، تهذیب المغنی، منتخب حلیة المتقین، السیاسة فی الاسلام،

□ - همان، ص ۷۹.

□ - همان، ص ۸۰.

□ - همان، ص ۸۶.

الاحكام السلطانية و الأمراض الاجتماعية (سه كتاب اخير نشان‌دهنده نگاه خاص علامه به مسائل سياسى و اجتماعى عصر خود مى‌باشد).

- راه اندازى نهضت بازگشت به حديث و تفسير و توجه دادن بزرگان به سيره معصومان(ع).

- اداره‌ى حوزه‌ها به صورت آكادميك و به روز و ارتباط با دانشگاهيان و دانشگاه‌هاى مختلف بين المللى و جذب طلاب از خارج از كشور عراق و كشورهاي اسلامى و آموزش و تربيت آنها و تبادل استاد ميان دانشگاه‌ها.[□]

- تشكيل جماعه العلماء

ب) مشاركت علامه در تأسيس حزب الدعوه الاسلاميه[□]

قيام معروف ۱۹۲۰م/ ۱۲۹۹ش، نخستين واكنش گسترده‌ى مردم عراق عليه سلطه‌ى استعمار غربى بود. نطفه اين قيام با تصرف بصره در نخستين سال شروع جنگ جهانى اول بسته شد. اشتغال بغداد در سال ۱۹۱۷م/ ۱۲۹۶ش و عدم وفای انگليس به عهد خویش مبنی بر اعطای استقلال به عراق پس از جنگ جهانى اول و تحت الحمايه قراردادان عراق طى یک فرماندوم فرمايشی، تثبيت نظام قيمومت انگليس بر عراق در «کنفرانس سان ريمو» و به ویژه فتواى آيه الله محمدتقى شيرازى مبنی بر اين‌که هيچ کس جز مسلمان حق ندارد بر مسلمانان حکومت کند: \square «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» ~ زمينه‌هاى تدريجى قيام مذکور را عليه انگليس فراهم آورد. هدف مردم عراق از قيام عليه انگليس رهاى از سلطه، تحت الحمايه بودن عراق از سوى انگليس و قيمومت بر آن كشور بود. به همين جهت على رغم ستم‌ها و ظلم‌هاى امپراتورى عثمانى نسبت به عراقى‌ها هنگامى که بصره به اشغال انگليسى‌ها درآمد، عراقى‌ها در کنار عثمانى‌ها عليه قواى انگليس وارد جنگ شدند. همچنين با اعلام تحت الحمايه بودن عراق از سوى انگليس و به خصوص بعد از تصميم «کنفرانس سان ريمو» مبنی بر لزوم قيمومت انگليس بر عراق، شورش‌هاى گسترده‌اى عليه انگليس‌ها در عراق صورت گرفت.

رهبرى سلسله قيام‌هاى دهه دوم قرن جارى ميلادى و قيام ۱۹۲۰م/ ۱۲۹۹ش عراق بر دوش روحانيت و به ویژه آيه الله محمدتقى شيرازى، مرجع بزرگ شيعيان بود؛ زيرا بر اساس فتواى ايشان مردم در جهاد عمومى عليه انگليس در زمان اشغال بصره شرکت کردند و در پايان جنگ جهانى اول از شرکت در فرماندوم انگليس در تثبيت و تأييد تحت الحمايه بودن عراق خوددارى ورزیدند. همچنين به دستور معظم‌له «کميته‌ى حيدرى» مرکب از روحانيون براى هدايت انقلاب مسلحانه ضد انگليسى تشكيل شد. با فوت وى قيام از سوى مرجع بعدى يعنى آيه الله فتح الله اصفهانى معروف به «شيخ الشريعه اصفهانى» تداوم يافت.

قيام‌هاى مردم عراق که در فاصله‌ى سال‌هاى ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰م/ ۱۲۸۹-۱۲۹۹ش، روى داد، به پيروزي قاطع و آشکار دست نيافت؛ زيرا جهاد عمومى مردم در سال‌هاى پس از اشغال بصره به علت ساز و برگ نظامى برتر انگليسى‌ها و وعده‌ى استقلالى که انگليسى‌ها به شيوخ و مردم عراق داده بودند و نيز ناتوانى قواى عثمانى‌ها که

[□] - خبرگزاري فارس، احمد عابدى از شاگردان علامه.

[□] - سايت روزنامه شرق، س دوم، ش ۴۰۳. (يكشنبه ۱۳۸۳/۱۱/۱۱ - ژانويه ۲۰۰۵) ترجمه‌ى آبناس، با عنوان: مهمترين ليستهاى انتخابى احزاب سياسى عراق).

ناشی از ضعف نظامی، رشد فساد و فقدان پایگاه اجتماعی آنان بود، منجر به پیروزی‌های پی در پی انگلیسی‌ها شد که با اشغال بغداد در سال ۱۹۱۷م/۱۲۹۶ش، به اوج خود رسید. در مرحله‌ی بعد، انگلیس با بهره‌گیری از فروپاشی عثمانی و برخورداری از حمایت دولت‌های استعماری بزرگ قیام مردم علیه تحت‌الحمایه بودن عراق را در هم کوبید. قیام ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش، را نیز با انتصاب یک فرماندهی خشن بر عراق و تقویت نیروی نظامی، به ویژه نیروی هوایی، به شدت سرکوب شد.

به رغم سرکوب قیام ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش، مخالفت شیعیان عراق با سیاست‌های انگلیس ادامه یافت. این مخالفت‌ها علاوه بر دلایل گذشته، زمینه‌های جدیدتری نیز داشت؛ مانند: تعیین شورای وزیران با اکثریت سنی‌ها توسط فرماندار انگلیسی عراق، به پادشاهی رساندن فصول در عراق طی یک فراندوم فرمایشی در سال ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش، اعمال نفوذ در انتخابات مجلس ملی، کم کردن نفوذ علما بر امور خیریه و قضایی از طریق تشکیل اداره اوقاف و افزایش شمار دادگاه‌های مدنی، تلاش برای غیر دینی کردن مدارس بر پایه ناسیونالیسم عرب، برقراری اتحاد ۲۵ ساله‌ی عراق با انگلیس به عنوان شرطی برای استقلال کشور، اجرای قانون سربازگیری اجباری از شیعیان، افزایش مالیات‌ها و

مردم قیام‌کننده همانند گذشته در پی رهایی کشور از سلطه انگلیسی‌ها بودند. این مخالفت‌ها نیز از سوی روحانیت شیعه هدایت و رهبری می‌شد، به گونه‌ای که مردم بر اساس نظر علمای شیعه از شرکت در انتخابات مجلس ملی که قرار بود به قیمومت انگلیس بر عراق صحنه گذارد، خودداری کردند. روحانیت همانند دوران قیام‌های ضد انگلیسی گذشته در صحنه حضور نداشت. علت این امر به سرکوب قیام ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش، روی کارآمدن یک دولت ملی، تحکیم سلطه انگلیس بر عراق و نیز فقدان رهبر و یا رهبرانی مقتدر چون آیه الله محمدتقی شیرازی و شیخ الشریعه بر می‌گشت.[□]

در نیمه اول دهه ۳۰ش، نیمه دوم دهه ۵۰م، ناسیونالیسم عرب متأثر از اندیشه‌های ناسیونالیستی جمال عبد الناصر، رئیس جمهور اسبق مصر، و نیز رشد فزاینده کمونیسم موجب شکل‌گیری گروه‌های اسلامی جدید در عراق گردید.

حزب الدعوة تأسیس ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م، جامعه‌العلماء تأسیس ۱۳۳۷ش، و حزب اسلامی تأسیس ۱۳۳۹ش، نمونه‌هایی از این گروه‌ها هستند که اولی بر پایه‌ی لزوم تلاش برای بازگشت به اسلام و دو حزب دیگر به منظور جلوگیری از گسترش کمونیسم شکل گرفتند.[□]

هدف رهبران حزب الدعوة، جامعه‌العلماء و حزب اسلامی، تغییر وضع سیاسی عراق و تبدیل آن به یک وضع مطلوب اسلامی از طریق مبارزه با ناسیونالیسم و کمونیسم و تشکیل حکومت اسلامی بود؛ زیرا حزب الدعوة پس از بیست سال تلاش ناموفق در متقاعد کردن دولت بر لزوم انجام و اجرای اصلاحات، اندکی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران متقاعد شد که در وضع فعلی عراق، اسلام به انقلاب و حکومت نیاز دارد نه به اصلاحات.

□- جویس ان ویلی، نهضت اسلامی شیعیان عراق، ترجمه‌ی مهوش غلامی، ص ۳۱-۳۹.

□- همان، ص ۵۲ و ۱۸۷.

جماعه العلماء نیز که بعدها در شکل خوب اسلامی به فعالیت خود ادامه داد، تنها راه مبارزه با شرک و ماده‌گرایی را تأسیس دولت اسلامی می‌دانست.[□]

حزب الدعوه از سوی آیه الله سید محمد باقر صدر تأسیس شد و خود وی تا زمان شهادتش در سال ۱۳۶۰ش، رهبری حزب الدعوه را بر عهده داشت. این حزب محبوبیت خود را در جامعه‌ی سنی عراق مدیون اندیشه‌های آیه الله صدر می‌دانست؛ چون لزوم اتحاد مسلمانان و جوانان تحصیل کرده سنی با شیعیان در نیل به پیروزی مؤثر بود.

جماعه العلماء توسط آیه الله حکیم مرجع شیعیان شکل گرفت. وی هرگونه رابطه‌ی مسلمانان با حزب کمونیست عراق را منع کرد. وی در سال ۱۳۳۹ش، با تأسیس حزب اسلامی، کار مبارزه با کمونیسم را به شکل سازمان‌یافته‌تری ادامه داد. آیه الله حکیم تا زمان فوتش در سال ۱۳۴۹ش، رهبری حزب اسلامی را بر عهده داشت.[□]

اقدامات حزب الدعوه و جماعه العلماء و حزب اسلامی در برپایی یک حکومت اسلامی در عراق قرین موفقیت نبود. علت این ناکامی به فوت آیه الله حکیم و نیز سیاست‌های حزب بعث در احیای فرهنگ باستانی عراق، اخراج شیعیان، توقیف اموال، دستگیری و اعدام برخی از انقلابیون و مهم‌تر از همه به شهادت رساندن آیه الله صدر و خواهرش بنت الهدی در سال ۱۳۶۰ش، و نیز به فقدان رهبری واحد قاطع و آگاه بر می‌گردد.[□]

حزب الدعوه الاسلامیه از با سابقه‌ترین و با نفوذترین احزاب شیعه عراقی است که از سویی در بین روحانیون و جامعه شیعیان و از سوی دیگر در بین روشنفکران و دانشگاهیان عراق از جایگاه مهمی برخوردار است. این حزب که شخصیت‌های مهم مجلس اعلا از میان آن برخاسته‌اند، در بین گروه‌های مختلف اپوزیسیون عراقی نیز دارای اهمیت بالایی است و سابقه مبارزه و پایگاه اجتماعی آن وزن بیشتری به این حزب در معاملات آینده می‌بخشد. تاریخچه شکل‌گیری و مبارزات این حزب و سابقه و روند فعالیت‌های این مجموعه و توجه به نقش تعیین‌کننده حزب الدعوه در شکل‌گیری طیفی مؤثر از فعالان و گروه‌های مؤثر شیعه عراقی در زمان حاضر، از آموزه‌های قابل تأملی برخوردار است.

تشکیل حزب الدعوه در اواخر سال ۱۳۳۶هـ طی جلساتی در منزل یکی از علمای جوان و با نفوذ نجف به نام سید محمد باقر تشکیل شد. آیه الله صدر و جمعی از شاگردان و پیروان اندیشه‌های او در آن جلسات به بحث در مورد نگرانی‌های موجود درباره‌ی نگرش‌های موجود و گرایش جوانان مسلمان عراق به تفکرات غیر مذهبی ناسیونالیسم و کمونیسم، در سطح گسترده‌ای به تبلیغ و جذب نیرو پرداختند و گروه‌های اسلامی موجود مانند حزب التحریر اسلامی و اخوان المسلمین عراق که سنی مذهب بودند، توان مقابله‌ی کامل با آن ایدئولوژی‌ها را نداشتند.

□- همان، ص ۵۶-۵۸.

□- همان، ص ۵۲-۵۹.

□- همان، ص ۷۰-۸۸.

هدف از تأسیس حزب الدعوه

اهداف اصلی طرفداران افکار صدر در تأسیس حزب الدعوه را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

۱. جداسازی مذهب از عرف؛

۲. نمایاندن چهره‌ای سیاسی از مذهب و نقش دادن در زندگی سیاسی و اجتماعی؛

۳. همراه کردن اجتهاد با امکانات مدرن؛

تداوم فعالیت‌های این مجموعه به تأسیس حزب الدعوه الاسلامیه منجر گردید که کمی بعد از حمایت آیه الله سید محسن حکیم برخوردار شد. در اینکه شهید صدر مؤسس این حزب بوده باشد، اختلاف وجود دارد، اما دست کم در این تردیدی نیست که او پدر معنوی حزب الدعوه است؛ هر چند پس از سه سال از تأسیس حزب و بنا به درخواست آیه الله سید محسن حکیم ایشان ارتباط تشکیلاتی خود را به طور کامل قطع کرد. آیه الله حکیم معتقد بود که صدر رهبر آینده‌ی جامعه‌ی شیعیان است و نباید خود را در چارچوب یک حزب محدود کند. چنین نگاهی در بین بسیاری دیگر از روحانیون مخالف عراقی شایع بود و بقایای آن در آینده فعالیت‌های معارضین عراقی در گسترش اندیشه‌های ضد حزبی و معتقد به تبعیت محض از روحانیون بسیار نمایان است. حتی امروز هم نشانه‌هایی از آن مشاهده می‌شود. از لحاظ سازمانی، حزب الدعوه شکل یافته‌ترین حزب شیعیان عراق محسوب می‌شد و سازمانی هر می شکل داشت، شورای رهبری حزب الدعوه از سه شاخه تشکیل می‌شد:

۱. شورای فقها که مسؤولیت نظارت و مراقبت بر همه مسائل فکری و عملی حزب را بر عهده داشت.

۲. شورای کل که اداره‌ی همه مسائل حزب و نظارت بر شورای اجرایی را بر عهده داشت.

۳. شورای اجرایی که مسائل اجرایی داخل حزب را بر عهده داشت.

از روحانیون و فقهای شناخته‌شده حزب می‌توان به سید مهدی حکیم و علامه سید مرتضی عسکری و در سطح بعدی سید کاظم حائری، شیخ محمد مهدی آصفی، سید نوری اشکوری، شیخ علی کورانی، محمدعلی تسخیری، سید محمد باقر حکیم، شیخ محمد باقر ناصری و بسیاری دیگر اشاره کرد.[□]

علامه عسکری در بیان هدف تشکیل حزب می‌گوید: «هدف ما از تشکیل حزب برقراری حکومت اسلامی

بود.»

علامه در پاسخ به سؤالی در رابطه با همکاری ایشان با شهید صدر در تشکیل و ایجاد حزب الدعوه و زمینه‌های به وجود آمدن این حزب و ارزیابی عملکرد آن این گونه سخن می‌گوید:

«این مسئله محتاج به بیان مقدمه‌ای است. همان اوایل قیامم به خدمت کردن بود و نظرم این بود که به جوان‌ها

برسم. یک باره در ماه رمضان در یک عصر تابستان به مدرسه‌ای که در کاظمین داشتم، می‌رفتم که حالا آنجا را

خراب کرده‌اند. آقازاده‌ی سیدی، فرزند یکی از علما، در آنجا به من برخورد. در آن دوره حزب کمونیست بسیار

فعال بود هم کمونیست بسیار فعال بود. هم کمونیست‌های روس و هم کمونیست‌های چینی فعالیت زیادی

□ - خاطرات حجة الاسلام محتشمی، ۱/ ۴۵۷.

می کردند. وضعیت فکری عراق را خیلی آشفته کرده بودند. همهٔ علما و مراجع از این وضع زجر زیادی می کشیدند. این بچه سید رسید به من و به نظرم در جریان حزب کمونیست چینی فعالیت می کرد. من با ناراحتی از او پرسیدم: «تو از اسلام چه دیدی که آن را ترک کردی و به حزب کمونیست پیوستی؟» در جواب من گفت: «انا معلم و صائم؛ یعنی من مسلمانم و الان هم روزه گرفته‌ام، مردم حکومت می خواهند و اسلام حکومت ندارد. من فکر کردم حکومت اشتراکی بهتر است یا حکومت سرمایه‌داری؟ به نظرم رسید که حکومت اشتراکی عقلاً به عدالت نزدیک‌تر است».

حرف این جوان مرا تکان داد. منی که در فکر جوان‌ها هستم، شنیدن این حرف برایم مشکل بود. فردا صبحش در مدرسه اصول دین نشسته بودم که آقای سید حکیم با نامه‌ای از شهید صدر آمد. آقای صدر در نامه فقط نوشته بود که «سید مهدی حرف‌های مرا به شما می‌زند». گفتم: بفرمایید. یادم هست که موقعی که می‌خواست پیشنهاد آقای صدر را مطرح کند، می‌لرزید. او گفت: «من و آقای صدر در این فکر هستیم که باید حکومت اسلامی تشکیل دهیم. آقای صدر گفت اگر عسکری با ما موافقت کرد ما قادریم این کار را انجام دهیم و اگر نکرد نمی‌توانیم». من با سابقه‌ای که این خلأ داشتم، گفتم: «برو که من برای انجام این کار پشت سرت می‌آیم». رفیتم به آنجا و این مقدمه‌ای شد برای اینکه فکرهايمان را جمع کنیم و قریب ده، یازده نفر می‌شدیم.

این جریان (تشکیل حزب الدعوه) حدود سال ۱۹۵۷م، می‌باشد. بعد نشستیم و قانون اساسی این حزب را نوشتیم نیمه شعبان بود و در منزل آیه الله حکیم در کربلا جمع شده بودیم، این ده، یازده نفر آدم‌های باسواد و خوش فکری بودند. همگی هم فکر بودیم، ما یک قسم نامه‌ای برای حزب درست کردیم. من فکر کردم هر کسی که اول قسم بخورد طبیعتاً مسؤولیت با اوست. آقای صدر چون می‌خواست به من که استادش بودم، احترام بگذارد، بالاخره غالب شد و مرا وادار کرد که اول از همه قسم بخورم. بعد از این جریان رفقای را که می‌شناخت دعوت کرد. هم طلاب فهمیده و روشنفکر دنبال چنین چیزی بودند و هم دانشگاهیان فهمیده‌ای بودند که خلأ فرهنگی موجود را می‌فهمیدند و از وضعیت جامعهٔ عراق رنج می‌بردند. به هر حال، تعداد افراد زیاد شد و گرد هم آمدند؛ چون واقعاً همان چیزی اتفاق افتاده بود که می‌خواستند. ما قرار گذاشتیم به عنوان یک دستور حزبی در قنوت بگوییم: «اللهم انا نرغب إليك في دولة كريمه، تعز بها الاسلام و اهله و تدل بها النفاق و اهله».

عصر بود که با هم این قرار را گذاشتیم و شب که من برای ادای نماز به حرم حضرت امیر(علیه السلام) رفتم، یک نفر از مردم عامی، همین که مرا دید، گفت: در قنوت این دعا را بخوان؛ یعنی زمینه این قدر فراهم بود و همه در انتظار بودند. انصافاً این حزب در مقطعی که ما در عراق بودیم، نیروهای خوبی را تربیت کرد. شما امروز ببینید در عراق بخش قابل توجهی از جریان مردمی که این کشور را اداره می‌کند، تربیت شده‌های همین حزب هستند همین آقای نوری المالکی رئیس دولت، آقای ابراهیم جعفری، برخی از اینها شاگردان دانشکده‌ی اصول الدین ما بودند و بعدها عضو همین حزب شدند. به هر حال بعد که من به ایران آمدم و انقلاب اوج گرفت و امام خمینی(رحمة الله) قیام کرد، ما گفتیم: «ما هم همین را می‌خواستیم و چیز دیگری نمی‌خواستیم» و آن هدفی که حزب داشت به صورت کامل‌تری در قیام ایشان متجلی شد و لذا حمایت کردیم. هم من در ایران نسبت به این جریان نظر مثبت داشتم و هم آقای صدر در عراق همه را تشویق می‌کرد که به کمک و حمایت این انقلاب بیایند

و دیدم بسیاری از اعضای حزب الدعوه به ایران آمدند و حتی بعضیهایشان در نظام جمهوری؛ مسؤولیت گرفتند و آن عده‌ای هم که نیامدند در خارج از کشور از حامیان این نظام بودند و به آن احساس نزدیکی می‌کردند و الان در عراق مسؤول هستند و خودشان را به جمهوری اسلامی نزدیک می‌دانند.»[□]

حزب الدعوه که پیروان فکری سید محمدباقر صدر در آن فعالیت می‌کرد، سریعاً در بین مردم و با سرعت کمتری در بین بخشی از حوزویان فراگیر شد. در سال ۱۳۴۰ گروه‌های شیعی دیگری همچون انصار الدعوه و سازمان عمل اسلامی (منظمة العمل الاسلامی) نیز با هدف مبارزه با کمونیسم و تلاش برای تأسیس دولت اسلامی در آینده تشکیل شد.

در همین سال، حزب الدعوه نیز به جذب نیروی بیشتر در بین دانشگاهیان، زنان و جوانان پرداخت تا جایی که حساسیت دولت نوپای بعثی به رهبری عبد السلام عارف را برانگیخت؛ از این پس، حزب الدعوه که کم‌کم از حالت تبلیغی صرف به منادی یک گرایش سیاسی تغییر جهت داده بود، به طور گسترده زیر نظر اداره‌ی کل امنیت عمومی عراق قرار گرفت. در این اداره، شعبه ویژه‌ای به نام «شعبه‌ی دوم» برای مقابله با فعالیت‌های گروه‌های زیرزمینی شیعه تشکیل شد. آیه الله حکیم اگر چه هیچ‌گاه در دوران مرجعیتش فعالیت مستقیم سیاسی نداشت و با اینکه چندان به ثمر دادن مبارزات این گروه و نتیجه بخشی آن خوش بین نبود، همیشه از روحانیون پیرو صدر به عنوان فعالان مسلمان حمایت می‌کرد. در گذشت این مرجع تقلید شیعه در سال ۱۳۴۹، سرآغاز سلسله‌ای از اقدامات سرکوب گرانه‌ی دولت عراق علیه تمام گروه‌ها به خصوص شیعیان بود. همچنین موج درگیری حکومت بعثی با روحانیون که بسیاری از آنان در حزب الدعوه عضو بودند، آغاز شد. اعدام شیخ عارف البصری از رهبران حزب و چهار تن از شاگردان او در سال ۱۳۵۳ به دست حکومت بعث صورت گرفت. در زمان اعدام، پنج تن از فعالان حزب الدعوه و هزاران نفر از اعضای حزب در زندان بودند و ترس از دست دادن آنها باعث شد که آیه الله صدر در فتوایی، روحانیون را که دارای وکالت از مراجع تقلید بودند، از عضویت در حزب منع کند.[□]

بعد ها روشن شد که تصمیم کنگره‌ی حزب بعث در همان سال بر این شده بود که سال ۱۹۷۴م سال پایان عمر حزب الدعوه باشد.[□]

دو دستگی در حزب الدعوه

بعدها در پی اختلافی که در صفوف حزب الدعوه عراق به وجود آمد، گروهی از فعالان حزب از بدنه‌ی آن جدا شدند. این مسئله در کنفرانس «امام حسین (علیه السلام)» کاملاً برملا شد. استعفای شیخ محمد مهدی ال‌اصفی از عضویت حزب به عنوان گام دوم در این تفرقه و جدایی شمرده می‌شود. همچنین هاشم ناصر (ابوعقیل)، دکتر ابو

□- سایت: www.shahed.ir، ص ۲۰ و ۲۱: «ناگفته‌هایی از حیات علمی و عملی شهید صدر در گفت و شنود با علامه سید مرتضی عسکری» به نقل از فصلنامه یادمان آیه الله شهید محمد باقر صدر، ش ۱۸، اردیبهشت ۱۳۸۶.

□- شاید علت اینکه علامه عسکری از این حزب بعدها کناره گرفت، به خاطر همین فتوای آیه الله صدر بود. چون علامه از آیه الله حکیم، وکالت تام در امور سیاسی را اجتماعی بغداد و کاظمین داشت.

□- علی پیر حسین لو، نشریه یاس نو، ص ۱، ش ۱۳۵، بازایی ۱۰۶۱.

یاسر و استاد ابو کوثر را می‌توان نام برد که از حزب جدا شدند. این گروه معتقد بودند که مرجعیت دینی باید محور رهبری امت قرار گیرد.

آصفی دلیل استعفای خود را وجود بعضی از دیدگاه‌های مختلف در مورد شیوهی ارتباط حزب با مردم و مرجعیت دینی - سیاسی و کادر رهبری ذکر کرد که اطاعت امت از آن به عقیده‌ی شیخ خالصی و گروه وی امری اجتناب‌ناپذیر است. اختلاف بر سر این است که کادر رهبری باید تابع توجیهات مرجعیت دینی - سیاسی خود باشد یا بر اساس روابط و شرایط بین‌المللی گام بردارد.

بعضی از سران حزب به ویژه لندن‌نشینان، اعتقاد داشتند که حزب باید خود را با شرایط بین‌المللی و سیاست جهانی برای رویارویی با مشکل عراق هماهنگ سازد؛ به عبارتی، این گروه اتخاذ مواضع حزب را از دیدگاه سیاسی تعیین می‌کردند و برای مرجعیت دینی و نظرات فقهی چندان ارزشی قائل نبودند، در حالی که اساسنامه‌ی حزب الدعوه، تشکیل این حزب را بر اساس یک ایدئولوژی ملی - مذهبی قرار داده بود؛ لذا روی‌آوری این گروه به سیاست و حذف مذهب به عقیده گروه خالصی انحراف از اساسنامه می‌باشد. از نظر گروه خالصی (الآصفی)، فقیه دارای نقش رهبری است که تصمیمات وی لازم‌الاجرا می‌باشد و در تمام امور تصمیمات نهایی را فقیه (رهبر) اتخاذ می‌کند، در حالی که لندن‌نشینان در کل از این اصل جدا شده، اتخاذ تصمیمات نهایی را منحصراً به سیاستمداران بر اساس شرایط بین‌المللی واگذار می‌کردند. بدیهی است این رفتار به شعارهای اولیه حزب که بر اساس آنها در داخل عراق و منطقه مقبولیت یافته و رشد کرده بود، صدمه می‌رساند و صداقت این شعارها را زیر سؤال می‌برد.

الآصفی پیوسته تلاش می‌کرد اصول اولیه اعتقادی حزب را همان ارزش‌های اسلامی به عنوان مبانی ثابت و تغییرناپذیر مد نظر قرار دهد و روابط بین‌المللی حزب و همچنین روابط کادر رهبری آن را با تودهی اعضا در حیطه‌ی همین اصول و ارزش‌های اسلامی ترسیم کند. با این دیدگاه فقیه مسلماً دارای نقش اساسی و محوری خواهد بود، درحالی که عملاً به اثبات رسید که فراخوانی‌های طرفداران جدایی دین از سیاست که مدعی اطاعت و پیروی از اصول و ارزش‌های دینی فارغ از عضویت حزبی بودند، صحت ندارد. این گروه حزب را به تدریج به سوی لایبک سیاسی و نوعی سکولاریسم سوق داد و حتی ادعاهای ناسیونالیستی این گروه نتوانست روی‌گردانی آنها را از اساسنامه‌ی حزب و آرمان‌های آن پوشیده نگه دارد.

قرائت‌های مختلف از اصول و مبانی اولیه‌ی اساسنامه‌ی حزب شکاف اختلاف را در کادر رهبری بیشتر کرد. از دیگر عوامل افزایش اختلاف فقدان رهبری توانمند و مورد قبول گروه‌های متخاصم بود. نتیجه‌ی بررسی‌های مختلف نشان می‌دهد که بحران موجود، ناشی از وجود اسلام‌گرایان و بیم از دگرگونی حزب الدعوه و احتمال بروز خط اسلام‌گرایی در معادلات سیاسی عراق نیست، بلکه این اختلافات بیشتر منشأ درون‌غربی دارد و منشأ آن از هم‌پاشی پایگاه مردمی حزب به دلیل غلبه‌ی ایدئولوژی عقل‌گرایی و سکولاریسم بر ایدئولوژی ولایت فقیه در کادر رهبری است که البته فشارهای بین‌المللی و رویارویی کینه‌توزانه‌ی محافل جهانی با مسئله عراق در پیدایش این تحول فکری سهم به‌سزایی دارد.

مشکل کار از نظر آصفی این بود که حزب الدعوه تبدیل به یک حزب کاملاً سیاسی شده که به مشکلات اجتماعی، فرهنگی و دینی توده‌های مردم توجهی ندارد. آصفی قبل از استعفا موفق شد بیشتر سران برجسته‌ی حزب را با خود همراه سازد. هاشم ناصر مسئول کمیته‌ی نظامی حزب الدعوه که عملیات جهادی رزمندگان را سرپرستی می‌کرد، مدارک مستندی در مورد رخنه جاسوسان بریتانیا و عراق در کادر رهبری لندن‌نشین حزب به دست آورده بود.[□]

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، تظاهرات و مخالفت‌های گسترده‌ی شیعیان در عراق از ۱۹۷۷م به بعد، رژیم صدام به سرکوب شدید این جریان در سال ۱۹۷۹م دست زد و آیه‌الله صدر و خواهرش را اعدام کرد. در دهه ۹۰ طرفداران این حزب پراکنده شدند. بدین معنا که تعدادی از آنها به زندان رفته و تعدادی دیگر به ایران، سوریه و انگلستان مهاجرت کردند. با قیام شیعیان در سال ۱۹۹۱م این حزب به شدت سرکوب و تعداد زیادی از هوادارانش، دسته‌جمعی به قتل رسیدند. با این همه، این حزب هنوز هم یکی از قویترین احزاب عراق است.

این حزب در حال حاضر به دو شاخه «حزب الدعوه» و «حزب الدعوه سازمان عراق» تقسیم می‌شود که اولی به رهبری ابراهیم جعفری و دومی به رهبری ابن عقیل هاشمی است. اختلاف در بین اعضای حزب الدعوه بر سر دو نکته یعنی اعتقاد به ولایت فقیه به عنوان یک سیستم سیاسی و حکومتی و مبارزه از داخل عراق یا خارج و در کنار سربازان ایرانی، موجب شد تا گروهی از این حزب جدا شوند و حزب جدیدی به نام «مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق» را در سال ۱۹۸۲م تأسیس کنند. آیه‌الله محمد باقر حکیم رهبر روحانی این حزب بود و تشکل نظامی آن «سپاه بدر» نام داشت. حکیم دو سال پیش شهید شد و سپاه بدر در سال ۲۰۰۳م با دستور حکیم به سازمانی سیاسی مبدل شد. اکنون رهبری این حزب بر عهده عبدالعزیز حکیم و ریاست سازمان بدر بر عهده‌ی صاری العامری و ابو اکبر ساعدی است.[□]

ج) مشارکت و همراهی علامه عسگری با مبارزات عالمان شیعه در امور سیاسی و اجتماعی

در این مجال به برخی از این مشارکت و همراهی اشاره می‌کنیم:

- علامه و آیه‌الله سید محسن حکیم؛

- علامه و امام خمینی (رحمة الله)؛

- علامه و سید محمد باقر صدر، امام موسی صدر، سید محمد مهدی شمسالدین و سید احمد امین؛

- علامه و آیه‌الله طالقانی (که در بخش تحول در حوزه به آن اشاره شد).

۱- علامه و آیه‌الله حکیم،

استاد علامه عسگری از معدود افرادی بود که همراه با آیه‌الله سید محسن حکیم در دفاع از شیعیان عراق به مبارزه با دولت‌های استبدادی و استعمارگران غربی پرداخت. در نزدیکی ایشان به آیه‌الله حکیم همین را می‌توان

[□] - فصلنامه ترجمان سیاسی، ش ۱۰، خاورمیانه، ص ۱۲ با عنوان: حزب الدعوه اسیر جاسوسان (نماینه).

[□] - «مهمترین لیست‌های انتخاباتی احزاب سیاسی عراق»، ترجمه‌ی: ع. آشناس، سایت روزنامه شرق، ش ۴۰۳.

گفت که علامه وکالت مطلق از آیه الله حکیم[□] دریافت کرده بودند و نماینده‌ی تام‌الاختیار ایشان در بغداد بودند.[□] و همراه سید مهدی حکیم به آنجا مأموریت یافتند؛ جایی که به قول علامه در آن زمان، خط مقدم دفاع از کیان تشیع در جهان اسلام بود؛ زیرا بغداد مرکز اصلی غربی‌ها در عراق گردیده بود.

جایگاه تشکل‌های قومی، ملی‌گرا، سوسیالیست، کمونیست، روشن‌فکری سکولار و غربگرا، سنی، سلفی، صوفی و... در بغداد بود. مراکز مهم دانشگاهی و انتشاراتی عراق نیز در بغداد بود. نجف هم باید حرفش را در بغداد می‌زد، همچنان‌که حوزه‌ی قم حرف‌هایش را در تهران مطرح می‌کرد و از امکانات تهران استفاده می‌کرد. بماند اینکه جامعه‌ی شیعه در کاظمین باید رهبری می‌شد و نباید جوان و نوجوان شیعه در دامن این همه سرگردانی‌ها و شبهات رها می‌شدند. در نجف و کربلا کسانی بودند و کارهایی را شروع کرده بودند، اما در بغداد و کاظمین کسی نبود که شیعیان را رهبری کند؛ لذا آیه الله حکیم به من همین مأموریت را دادند و مکرراً هم بر این کار تأکید می‌کردند.

این خود نشان‌دهنده‌ی ارتباط نزدیک و عمیق آیه الله حکیم با ایشان و اعتماد زیاد وی به علامه است. البته مسائل مهم دیگری هم هست که اینجا مجال گفتن آنها نیست.

احزاب غیردینی مانند ملی‌گراها و بعثی‌ها و افزایش حملات منظم تبشیری که در قالب مدارس تبشیری همچون مؤسسه‌ی راهبه‌های کلدان و راهبه‌های مریم عذراء فعالیت می‌کردند و حتی وسائل نقلیه خود را برای انتقال طلاب از نواحی بغداد به درب صحن امام کاظم(علیه السلام) می‌فرستادند. علامه عسکری با اتکال به خدای بزرگ، دامن همت به کمر زد و همراه با برادرش از جماعت علمای نجف اشرف و بغداد و تحت حمایت مستقیم مرجعیت دینی که در وجود آیه الله سید محسن حکیم(رحمه الله) ظهور یافته بود، به پا خواست تا به این معرکه‌ی سیاسی و فکری پر التهاب وارد شود. در این مرحله، فعالیت علامه بیشتر متوجه امور سیاسی شد تا امور صرفاً دینی. در راستای این جنبش، ایشان ابتدا به منظور مرجعیت دینی به منطقه «بیاع» یا «لاکوکیل» رفت و سپس از آنجا به منطقه الکراده الشریقه _ جایی که ایشان و یاران مجاهدشان می‌خواستند که آن را مبنای حرکت و دگرگونی کل بغداد قرار دهند _ انتقال یافت.

شروع حرکت اسلامی از درون حسینیه‌ها بود. دستهای طلاب در قفای مرحوم دکتر سید داوود عطار حرکت می‌کردند تا از مدرسه امام کاظم(علیه السلام) در کاظمیه به صحن شریف آیند. این دسته‌ها سال به سال گسترش بیشتری یافتند تا آنکه به حد غیر قابل توصیفی در سال‌های بعد رسیدند. به خاطر بازگویی و ماندگاری در تاریخ این مطلب گفتنی است که در این هنگام، مسؤولیت اصلی تحمل بار سنگین حرکت اسلامی بر عهده علامه عسکری بود؛ حرکتی که گسترش یافت تا همه زوایای سرزمین عراق، این سرزمین مقدسات و موطن انبیا و ائمه(علیهم افضل الصلاة و السلام) را فرا گیرد.

[□] - صلاح خرصان، حزب الدعوة الاسلامیه، ص ۷۵.

[□] - همان.

در این حرکت، دیدگاه علامه عسکری مبتنی بر این اصل بود که کارگزاری اسلامی باید از طریق مؤسسات اسلامی به مثابه نهادهای جامعه‌ی مدنی اسلامی انجام پذیرد و نباید اساس فردی و شخصی داشته باشد تا در نتیجه، دوام و بقای آن تضمین شود و از تأثیرات شخصی و فردی محفوظ بماند. از این رو، استاد ریاست جمعیت صندوق خیریه اسلامی را که مرحوم سید هبه‌الدین شهرستانی تأسیس کرده و خود او رئیس آن بود، در سال ۱۳۷۳ بر عهده گرفت. پس از آنکه علامه عسکری اداره جمعیت صندوق خیریه اسلامی را بر عهده گرفت، جمعیت به اجرای طرح‌های گوناگون همت گماشت.[□]

علامه در جایی می‌فرماید:

«آیه الله حکیم در زمان مرجعیتشان در سال ۱۹۶۹م، در بغداد اعلام شد که سید مهدی حکیم فرزند آیه الله حکیم متهم به جاسوسی به نفع «CIA» است. به محض اعلام این خبر، تمامی افرادی که به کمک آیه الله حکیم آمده بودند (جمعیت به قدری زیاد بود که مردم و قبایل از بغداد تا کاظمین برای بیعت صف کشیده بودند) متفرق شدند و فقط فرزندان و پنج نفر روحانی باقی ماندند و دو نفر شخصی که آن دو هم برای دستگیری من مانده بودند. بنابراین چنین نیست که تمامی مردم عراق از مراجع در تمامی امور اعم از سیاسی و مذهبی پیروی کنند. البته مردم به انواع گوناگون به مراجع خود احترام می‌گذارند و به آنها علاقه دارند، ولی زمانی که آزادی سیاسی مردم با آزادی سیاسی مراجع همسان نباشد، می‌بینیم که مردم از اطراف مرجعیت پراکنده می‌شوند. مردم احکام و مسائل عبادی را از مراجع و غیر از اینها را از دیگران می‌آموختند».[□]

علامه و آیه الله حکیم در برنامه‌ریزی مبارزات

علامه عسکری می‌گوید: «به خوبی به یاد دارم در آخرین سفری که من به عنوان برنامه‌ریز در خدمت آیه الله حکیم در بغداد بودم و گروهی از علما به منزل آیه الله حکیم (در نجف) آمده بودند و هر یک از علما ضمن سخنرانی از آیه الله حکیم خواستند تا با حرکت به سوی بغداد قیام مردم را علیه بعث رهبری کند. در آن زمان من سخنرانی نکردم، ولی پس از بازگشت علما، نزد آیه الله حکیم رفته و به ایشان یادآور شدم که مرجعیت دارای توانایی‌های فراوانی است و اکنون ۲۰۰ میلیون مسلمان آماده فداکاری هستند، حتی جمال عبدالناصر نیز همانند مرجعیت شیعه پیروانی به این تعداد نداشت. اکنون باید شما از این نیرو استفاده کنید و از موقعیت به خوبی بهره ببرید. ایشان از این سخنان آزرده شدند، در حالی که دست‌های خود را به هم می‌فشرده، فرمودند: من اگر به سوی بغداد حرکت کنم و نیروهای نظامی مانع از حرکت من شوند، چه کسی از من دفاع خواهد کرد. اما با وجود این شرایط، ایشان صبح روز بعد تصمیم گرفتند که به صورت مخفیانه و تنها به همراه من و فرزندشان سیدهادی به سوی بغداد حرکت کنند و سرانجام شاهد بودیم مردمی که در منزل آیه الله در بغداد حضور به هم رسانده بودند، براساس اعلام یک خبر از تلویزیون بغداد که سید مهدی حکیم فرزند آیه الله حکیم را به جاسوسی «CIA» متهم کرده بودند، همان گونه که مردم از اطراف مسلم بن عقیل پراکنده شدند، از اطراف او پراکنده شدند و تنها پنج نفر

□- محمددشتی، کتاب ماه و دین، ص ۱۳.

□- سایت روزنامه خراسان، پنجشنبه ۱۳۸۶/۸/۳، ش مسلسل ۱۶۸۲۸.

روحانی و دو نفر غیرروحانی نزد ایشان ماندند که آن دو نفر غیر روحانی نیز برای دستگیری من باقی مانده بودند. بنابراین شاهد هستید، که شرایط متأسفانه این گونه است و مراجع محل رجوع مردم در امور دینی هستند، ولی مردم در امور سیاسی و اجتماعی بر اساس فتوای خود عمل می‌کنند».[□]

۲- پشتیبانی از انقلاب اسلامی و مبارزات امام خمینی (رحمة الله علیه)

علامه خود درباره ارتباطشان با امام خمینی (رحمة الله علیه) می‌فرماید:

«حضرت امام در قم یک جمع دوستانه داشتند. آقا سید احمد لواسانی (برادر بزرگتر آقا سید صادق) بود. حاج سید علی تهجدی (برادر بزرگ‌تر من) بود. حاج شیخ محمد علی ادیب تهرانی و... بود که بقیه‌شان یادم نیست. اخوی بزرگتر من شاگرد میرزا حسین نائینی و هم بحث آیه الله خویی بود که از نجف به قم آمد و بعد در ساوه ساکن شد. روی این حساب، من با حضرت امام از همان آغاز جوانی آشنا بودم. بعد هم که گفتم درس کلام و عقاید ایشان را شرکت می‌کردم تا رفته عراق. در عراق بعد از تبعید امام به محض ورود ایشان به بغداد با دو نفر از دوستان به پیشواز ایشان رفتیم و در کاظمین عرض خدمات کردیم. آن روز اتفاقاً هیچ کس دیگری نیامده بود. من آمده بودم با شهید حاج عبدالصاحب دخیل که بعضی‌ها او را در حوض اسیدنیتریک انداختند و شهید محمد هادی السبیتی. عرض کردیم چه دستوری می‌فرمایید؟ چه کمکی از ما بر می‌آید؟ فرمودند: نه کاری نداریم. البته من آن روزها همان طور که شما اشاره کردید، در رأس سیاست [□] شیعه در عراق بودم و جماعت علمای بغداد و الکاظمیه را اداره می‌کردم که شبیه جامعه روحانیت مبارز بود؛ و لذا نمی‌توانستم هیچ رابطه‌ی ظاهری با ایشان برقرار کنم؛ چون برای هر دو طرف گرفتاری درست می‌شد. دیگر اعضای جماعت، آقا سید اسماعیل صدر، شیخ علی الصغیر، سید مهدی حکیم و سید هادی حکیم بودند. من آن روزها با رؤسای جمهور در عراق در معارضه بودم و حضرت امام را فقط در مجامع و مجالس عمومی می‌توانستم ببینم. البته غیر از آن نوبت، سه بار دیگر هم در نجف به دیدنشان رفتم که شبانه رفتم و بحث سیاسی نکردیم. یک بار درباره‌ی اوضاع یکی از شهرهای ایران بحث کردیم و من از عالم آن شهر شکایت کردم. امام هم فرمودند: بدی اوضاع آن شهر از همان عالم است. آن شب با شیخ نصرالله خلفایی بودم. بعد از خداحافظی از امام دیدم فقط یک لامپ صد و یک شمع در بیرون اتاق ایشان روشن است. به شیخ نصرالله گفتم: چرا به اوضاع این بیت نمی‌رسید؟ گفت: ایشان خودش قبول نمی‌کنند».[□]

امام به معنای خاص کلمه استاد حدیث و علوم حدیث بود و هم به معنای عامش از مصادیق «فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا» به شمار می‌رفت. اصولاً فقهای بزرگ شیعه به حدیث هم تسلط دارند. آن طور نیست که یک سر برونند سراغ فقه و اصول. مسیری طولانی طی می‌شود. فقیه شیعه در واقع چند تا دکتر می‌گیرد تا گواهی اجتهاد به او می‌دهند. به همین خاطر است که من به اسلام شناسی استادانی که از پاریس و لندن می‌آیند، اعتقاد ندارم و کار

□- همان.

□- علوم حدیث، ص ۱۰۲.

□- همان.

آنها را سطحی و التقاطی و ویرانگر می‌دانم. امام علاوه بر آن تبحر عمومی فقها، یک محدث موفق هم بود؛ چون جامعیت کم نظیری داشت.

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«من در میان علمای شیعه به جامعیت ایشان کسی را در ذهن سراغ ندارم.» که این طور جامعیتی مثلاً در فهم حدیث اثر می‌گذارد. فقهای ما غالباً تکلیفی بیشتر از بحث‌ها و آثار فقهی برای خودشان قایل نبودند، اما امام وقتی دید حکمی‌زاده در تعالیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) تردید می‌افکند، درس و بحثش را رها کرد و «کشف الاسرار» را تألیف کرد که در روزگار خودش حرف آخر را می‌زد و جامعترین پاسخ بود. همین وظیفه‌شناسی او بود که انقلاب را به ثمر رساند و الان من و شما داریم درباره‌ی حدیث و علوم حدیث بحث می‌کنیم و دانشکده اصول دین داریم. آن همه آرامش روحی، آن همه قوت در مقابله با طاغوت، آن استقامت در برابر مشکلات و مصائب و ... محصول تهذیب عمیق امام و جدیت او در کسب علم و معرفت بود.

این را من از همان روز اول نهضت امام درک کردم و لذا هیچ گاه نه در انقلاب و نه در فتنه‌های بعدش و نه در جنگ، در درستی راه ایشان و سلامت نفس او تردید نکردم.

یک خاطره دیگر برایتان تعریف کنم.[□] پس از واقعه ضرب و شتم طلاب در مدرسه فیضیه در حسینیهام در بغداد برای شهدا ختم گذاشتم و بچه‌های ما بغداد را پر کردند از شعارها و دیوار نوشته‌های □ **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا**. بعدش من به حج رفته و آنجا سعودی‌ها داشتند الجامعه الاسلامیه را تأسیس می‌کردند. بن باز مرا دعوت کرد. من رفتم آنجا و در سخنرانی‌ام به وضع مسلمان‌های الجزایر و فلسطین اشاره کردم و ادامه دادم که در ایران هم دانشگاهی شبیه الأزهر هست به نام فیضیه و شاید خبر ندارید که چندی پیش طلابش را زدند و کشتند و...»[□]

در همان سفر، بعد از بازگشت از عرفات به همراه شهید عبدالمنعم اشرفی به مسجد بزرگی که ابوالاعلی

مودودی در آن سخنرانی داشت، رفته و روحانیت شیعه را معرفی می‌نماید. در این زمینه خاطره‌ای از استاد بیان می‌کنیم.

علامه عسکری در این زمینه می‌گویند: «ابوالاعلی مودودی دارد آن روز ایشان در جهان اسلام خیلی مطرح بود و به دنبال نظریه خلافت اسلامی بود. او در سخنانش گفت: مسلمان‌ها هشت چیز نیاز دارند تا به شوکت عصر نبوی بازگردند. من دوست همراه خود را نزد امام جماعت مسجد فرستادم که بگو یکی از علمای بغداد مطلبی در تأثیر سخنان مودودی دارد. او رفت و گفت: «کبیر علماء بغداد» یعنی بزرگ علمای بغداد و آنها فکر کردند که بنده یک عالم سنی هستم؛ زیرا دوست همراهم چفیه داشت و من پشت تریبون در کنار ابوالاعلی که پیرمردی بود، ایستادم و از او تعریف مختصری کردم و اضافه کردم، به نظر من مسلمانها فقط سه چیز لازم دارند برای اینکه به شوکت عصر نبوی بازگردند. اول: بررسی و شناخت سنت پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» به معنای عام نه فقط

□- همان، ص ۱۰۴.

□- جلیل تجلیل، ترجمه‌ی معالم المدرستین، ص ۱۳.

صحیحین؛ دوم: وحدت مسلمانان‌ها و حمایت جدی از یکدیگر که در اینجا روضه شهدای فیضیه را خواندم.[□] سوم: ایمان است؛ ایمانی مانند ایمان بلال، عمار، سمیه و... . آنگاه داستان شکنجه‌ها و مقاومت‌های آنها در همین سرزمین حجاز را بیان کردم».

از جمله کارهایی که علامه در دفاع از انقلاب و اسلام و امام انجام دادند، می‌توان به این موارد اشاره کرد: انتشار طوماری در پی به زندان افتادن امام علیه رژیم شاه به امضای علمای کاظمین. حمایت از حرکت امام در عراق و در سفر حج با اجرای سخنرانی کوبنده و برگزاری تعزیه به مدت سه شب پس از فاجعه فیضیه.

حس از تبعید امام به ترکیه وظیفه آن دولت را در قبال حفظ سلامت امام در تلگرافی به رئیس جمهور ترکیه یادآور شد.

جا پیروزی انقلاب در پی پاسخگویی به شبهه افکنی التقاطیون بر آمد. حضور مستمر در جبهه‌های عراق و جنوب در دوران دفاع مقدس و با توجه به وجهه‌ای که در میان مردم عراق داشت بارها پیام‌هایی به مردم آن کشور و دعوت به قیام و عدم حمایت از صدام نمود.[□] دعا برای حفظ انقلاب و ولی فقیه.[□]

تحلیل علامه از نقش امام خمینی و شهید صدر در برپایی حکومت اسلامی

آنچه امام خمینی (رحمة الله علیه) را از دیگران متمایز می‌کند این است که در زمان ایشان چهره‌هایی مانند المودودی و حسن البنا و النعمانی برای برپایی حکومت اسلامی تلاشهایی را آغاز کردند، اما موفق به این کار نشدند. در میان علمای شیعه نیز گروهی به مبارزه با استعمار قیام کردند، همانند سید حسن مدرس و آیه الله کاشانی و از اهل علم نواب صفوی که البته هیچ کدام به هدف خود نرسیدند و موفق نشدند. در میان مراجع نیز تلاش‌ها و مجاهدت‌هایی صورت گرفت، اما هیچ کدام از مراجع پیش از امام خمینی در اندیشه تأسیس حکومت اسلامی نبودند. امام خمینی (رحمة الله علیه) تنها کسی بود که اندیشه تأسیس حکومت اسلامی را برپا کرد و تأثیر فراوانی در جوامع اسلامی در خارج از ایران به جای گذاشت. این حرکت بیداری مسلمانان را در پی داشت و مسلمانان را به سوی اندیشه اتحاد و تشکیل حکومت اسلامی در کشورهايشان رهنمون کرد. این موفقیت ممتاز تنها برای امام خمینی (رحمة الله علیه) فراهم شد.

شهید صدر هم در بین تمامی مراجع این موفقیت را در عراق به دست آورد و به مبارزه خود علیه حزب بعث ادامه داد تا اینکه به شهادت رسید. رضوان خدا و رحمت خدا بر او باد.

۳- مرشد و مشاور شهید صدر

□- همان، ص ۱۲.

□- پایگاه تحلیلی خبری سپهر، کد خبر ۰۲۱۱۹، شناسه ۸۱۲۳.

□- «مهدویت از دیدگاه مذاهب اسلامی»، گفتمان مهدویت، ص ۲۹.

علامه عسکری در این باره می‌گوید: «آقای سید محمدباقر صدر را برادرش آقاسید اسماعیل - رحمه الله علیه - نزد من آورد. برنامه مدرسه ما آزاد بود و سال اول کلاس‌های ما مرشد داشت. ایشان را در مدرسه متدی النشر فرعی ثبت‌نام کردیم و در همان سال اول، چند ماه بعد از تحصیل به کلاس دوم انتقالش دادم. این قدر سریع پیش‌رفت کرد آخر همان سال باز مجدداً به کلاس سوم انتقال پیدا کرد. باز چند ماه بعد از این موعد استادش آمد و به من گفت که به کلاس چهارم انتقالش دادیم. به شکل اعجاب‌آوری پیش‌رفت می‌کرد. از مدرسه هم که بیرون می‌رفت خودش در منزل به دوستانش درس می‌داد. یادم هست علاوه بر این نبوغ در تحصیل در زمینه‌های دیگر هم واقعاً عجیب بود؛ از جمله در خطابه. یادم هست که در دهه‌ی اول محرم پشت صحن حضرت موسی بن جعفر، عصرها روضه می‌گذاشتند و روضه مهمی هم بود و همه از کاظمین و بغداد می‌آمدند. قبل از آنکه خطیب صحبت کند، من معمولاً از محصلین خودمان، کسی را به آنجا می‌فرستادم تا مطلبی را بخواند و این موجب شد که کم‌کم توانایی سخنرانی کردن پیدا کند. در یک جلسه، آقای صدر انصافاً از همه پیش‌برد و برنامه را تکمیل کرد. یک سال هم آسید علی صدر در کاظمین بود و برای تولد حضرت امیر (علیه السلام) یک جشنی گرفت. من کنار سیدمحمد صدر نشسته بودم که رئیس مجلس اعیان بود. اینها همه‌شان از یک اسره‌اند.

هم ایشان و هم آسید محمدباقر و هم آقاموسی که در لبنان بود، همه‌شان از یک خاندان هستند. به هر حال، آسید محمد هم از سخنرانی شهید آسید محمدباقر صدر در آن مجلس، خیلی خوشش آمد و او را صدا زد و گفت: «انت عقاد الراق». عقاد یک چهره ادبی در مصر و بین همه، تمثیل است. در هر حال، در مقطعی که در کاظمین بود، یک چنین شایستگی‌هایی را از خود نشان داد. بعد به همراه برادرش برای پیگیری تحصیلات به نجف رفت. در آنجا نزد آسیدمحمد روحانی، پایه می‌خواند. فکر می‌کنم تا کفایه را نزد ایشان خواند. من یک بار به نجف رفتم و آسیدمحمد روحانی به من گفت: «آسید اسماعیل صدر برادری دارد که وقتی انسان یک فصل از کفایه را به او درس می‌دهد، ده فصل باقی را خودش می‌خواند و می‌فهمد».

دوره سطح و مخصوصاً کتاب‌های مشککش را خیلی راحت طی کرد. کفایه کتاب مشکلی بود، ولی او خیلی به آسانی توانست این مرحله را طی کند. بعد به درس خارج مرحوم آقای خویی رفت و شهید صدر در آنجا هم خیلی سریع خودش را نشان داد و «مشار بالبنان» بود. یک بار در نجف من نزد آقای خویی بودم در مورد آقای صدر از ایشان پرسیدم. ایشان بلافاصله گفت که «او مجتهد است». آقای صدر در آن مقطع دو سه سال از سن تکلیفش می‌گذشت. این مسئله را من به آقای صدر گفتم. گفت: «پس برای من یک اجازه اجتهاد از آقای خویی بگیر» و من می‌دانستم که آقای خویی فعلاً بنا ندارد برای او اجازه اجتهاد بدهد، چون سن آقای صدر خیلی کم بود و هنوز زود بود که حاکم شرع بشود. سنش اقتضای چنین کاری را نداشت. گفتم که هنوز دو، سه سالی از سن تکلیفش بیشتر نگذشته بود، با این حال من دوست داشتم که آقای خویی این اجازه را برای ایشان بنویسد. فکر کردم اگر بتوانم در شرایطی آقای خویی را در محظور بگذارم و به قول معروف. ایشان را گیر بیندازم، شاید بتوانم این اجازه را بگیرم. در یک محفل عمومی که مردم جمع شده بودند، من جلوی همه از آقای خویی پرسیدم: «آیا آقای صدر مجتهد است؟» آقای خویی گفت: بله، من بلافاصله گفتم: «پس لطف کنید اجازه را بنویسد». آقای

خوبی در محظور گیر کرد و اجازه را نوشت. البته بعد از من گله کرد که چرا این جور کردی؟ غرض اینکه ایشان در اوایل سنین تکلیف بود که مجتهد شد».

نظر علامه درباره‌ی تأثیر شهید صدر بر فضای فکری عراق و کشورهای همجوار

علامه عسکری می‌گوید: کتاب‌هایی که شهید صدر می‌نوشت، الحق تأثیر می‌گذاشتند. این اواخر در جایگاهی بود که مورد تقلید بود. من در دانشگاه اصول الدین برایش تدریس گذاشته بودم. ایشان در اوایل چند جلسه‌ای آمد و بعد نتوانست بیاید. کتابی نوشته بود به نام «المعالم الجدیدة» در تاریخ اسلام و آن را به مرحوم سیدمحمدباقر حکیم داده بود. او به بغداد می‌آمد و آن را در دانشگاه ما درس می‌دهد. ما در عمده کارها با هم بودیم. محل مشورت یکدیگر بودیم. جدایی بین ما نبود. یادم هست ایشان وقتی کتاب «فلسفتنا» را نوشت، یک نفر به ایشان پولی داد که کتاب را چاپ کند. ایشان پول را صرف سفر مکه کرد. ما در مکه به هم رسیدیم. این آقای سید محمود هاشمی شاهرودی که الان رئیس قوه قضائیه است، با ایشان بود و من یادم هست که شهید صدر از ایشان خیلی خوشش می‌آمد و به مقام علمی او اعتقاد داشت.

شهید بنت الهدی صدر را مسؤول اشراف بر مدارس دخترانه زیر نظر خودمان کرده بودیم. او موجود منحصر به فرد و فوق العاده‌ای بود؛ یعنی در بسیاری از موارد مثل خود آقای صدر بود. علی‌الخصوص از لحاظ شجاعت. موقعی که برای اولین بار آقای صدر را دستگیر کردند، شهید بنت الهدی به حرم حضرت علی (علیه السلام) رفت و با صدای بلند چند بار فریاد زد: «الظلیمة... الظلیمة!» و شاید همان کار او بود که حساسیت مردم را برانگیخت و باعث شد که در دستگیری اول، آقای صدر را از حبس در آوردند. شجاعت فوق العاده‌ای داشت».

در رابطه با تعامل علامه با شهید صدر در تأسیس حزب الدعوه در بخش تأسیس حزب الدعوه سخن به میان آمد. علامه در رابطه با مرجعیت شهید صدر این گونه می‌گوید: «من هیچ وقت در مسئله مرجعیت دخالت نکردم. این کار فقها است. من مسؤولیت‌های دیگری را برای خودم تشخیص داده‌ام و همیشه هم به همان‌ها عمل کردم. البته من در عمده اوقات حامی آقای صدر بودم و ایشان بدون مشورت ما کاری را انجام نمیداد و من هم طبیعتاً حمایت می‌کردم».

در رابطه با ارتباطشان پس از پیروزی انقلاب با شهید صدر در جریان فشارهای حزب بعث و محاصره‌ی منزل ایشان، پیام‌هایی بین ایشان و شهید ردّ و بدل شد. علامه در این باره می‌گوید:

«بار اول انتفاضه‌ای که در عراق اتفاق افتاد، من با چند و چون کار موافق نبودم؛ یعنی اعتقاد داشتم که آقای صدر نباید اجازه می‌داد که آمدن این هیئت‌های بیعت‌کننده با ایشان در اطراف منزلش انجام شود و یا حداقل ادامه پیدا کند».

من همیشه اعتقادم در مقابل دشمن این بوده که ما باید تظاهر به علم بکنیم، ولی تظاهر به قدرت نکنیم، آن هم در مقطعی که با حاکمیت سبع و خونخواری مواجه هستیم. همین الآن هم شما اگر نگاه کنید، نه آمریکا، نه اسرائیل و نه کشورهای وهابی مثل عربستان سعودی، هیچ کدام تمایل ندارند که یک آخوند شیعه به این شکل مرجعیت پیدا کند و محبوب مردم باشد؛ چون ضربه‌ای که از این عمّامه خورده‌اند، اقتضا دارد که روی آن حساسیت داشته

باشند. من اعتقاد داشتم که ایشان بلافاصله باید جلوی این جریان را می‌گرفت تا حساسیت رژیم را به حداقل برساند. به هر حال، بار اولی که ایشان را در اثر آن دسته‌جات بیعت گرفتند، من به دبی، به ناصرالخصان تلفن کردم و گفتم: «برو به آقای صدر بگو که شما از عراق بیا بیرون. به ایران بیا. چون این وضعیتی که برای شما پیدا شده، نگران‌کننده است. ایشان در جواب گفته بود: «برو به ایشان بگو که من اگر از عراق بیرون بیایم تنکسر المقاومة یعنی مقاومت می‌شکند».

من حدس می‌زدم که واقعاً مشکل ادامه پیدا می‌کند و بر جان ایشان بیمناک بودم. بعد از اینکه یکی دو ماهی گذشت و این البته در مقطعی بود که فشارها بر ایشان افزایش پیدا کرده بود، دوباره پیغام فرستادم که «آقا! بیاید ایران». ولی ایشان باز همان پاسخ را داد. چند وقت برای دفعه سوم، این پیغام را به ایشان دادم. ایشان گفته بود که «حق با عسکری است، اما دیگر نمی‌توانم بیایم چون تمام منطقه را عوامل مخبرات و جواسیس دولتی پر کرده‌اند و اساساً اجازه نمی‌دهند که من از منزل بیرون بیایم». ایشان این اواخر به این نتیجه رسیده بود که باید عراق را ترک کند. من بعدها شنیدم که حتی نان به سختی به منزل آنها می‌رسید و نان خشک می‌خوردند. آقای نعمانی که اخیراً کتابش را چاپ کرده، قضیه‌ی آن روزها را نوشته و حرف‌های جالبی دارد. ایشان را بردند و شهید کردند و علی نقل الموثق، خود صدام آقای صدر و خواهرش را با هم و شخصاً شهید کرد. البته در این مورد، در دادگاه هیچ چیزی مطرح نشد، اما به هر حال، صدام به عقوبت اعمالش رسید».

علامه در چگونگی رسیدن خبر شهادت شهید صدر به وی می‌گویند: «تا چند روزی که حزب بعث خبر را

پنهان کرد و مردم نمی‌دانستند چه اتفاقی افتاده، وقتی از بعضی مجاری موثق این خبر رسید، ما یک مجلس فاتحه‌ای برای ایشان در مسجد امام خمینی گذاشتیم. جناب آقای خامنه‌ای تشریف آوردند، کنار من نشستند و گفتند: «نگذارید این علم که شما در عراق بلند کرده‌اید به زمین بیفتد» من گفتم: «با کمک شماها ان‌شاءالله». اما به هر حال، وقایع بعدی نشان داد که نمیشود ما در ایران باشیم و بتوانیم در عراق کار چندان مؤثری بکنیم. در هر حال، اسلام با شهادت آقای صدر خسارت زیادی دید و سال‌ها پس از شهادت ایشان که خلأهای فکری و نظری زیادی پدیدار شدند، این فقدان، آشکارتر شد.

حوزه‌های علمی ما باید واقعاً به فکر پروراندن استعدادهایی چون آقای صدر باشند و استعدادها را بشناسند. علمای ما باید این دغدغه را داشته باشند که بفهمند ما چند تا از این استعدادها را در حوزه داریم. ما الآن خیلی دشمن داریم خصوصاً با موفقیت‌هایی که اسلام و شیعه و مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، در این یکی دو سال اخیر به دست آورده و پیروزیهایی که در این یکی دو سال حاصل شده، همه توجهات به سوی ما جلب شده است و همه دوست دارند بفهمند ما که هستیم و چه می‌خواهیم بگوییم و اگر ما نتوانیم حرف جدید و جالبی را تولید و عرضه کنیم با توجه به اینکه آنها از نظر تبلیغاتی بر ما تفوق دارند، چهره ما را در دنیا خراب خواهند کرد. این وضعیت و تکلیف ماست که استعدادهایی مثل آقای صدر را بشناسیم و پرورانیم».[□]

این سخنان علامه نشان دهنده چگونگی ارتباط ایشان با آیه الله صدر و قرابت ایشان با این شهید بزرگوار است.

□ - سایت: www.shahed.isaar.ir ص ۲۰ و ۲۱. به نقل از فصلنامه: یادمان آیه الله محمدباقر صدر، ش ۱۸ (۷۶)، اردیبهشت ۱۳۸۶.

د) دفاع از نهضت‌ها و مبارزات اسلامی

همان گونه که در بخش تحولات عراق و جهان اسلام اشاره شد، عوامل مختلفی باعث شد که علامه نسبت به اتفاقاتی که در دنیای اسلام و عراق می‌افتد، بی‌تفاوت نباشد و ویژگی‌های فردی و شخصیتی این بزرگوار سبب واکنش درست در قبال این تحولات گردید. از جمله فعالیت‌های ایشان در این زمینه، دفاع از نهضت‌ها و مبارزات مختلفی بود که در سرتاسر دنیای اسلام علیه حکومت‌ها و استعمارگران انجام می‌شد، چه برای دستیابی به استقلال و ایجاد حکومت اسلامی و چه برای عملی کردن احکام اسلامی در جامعه. در این میان، علامه به ارتباط و تعامل با مردان انقلابی و مبارز در کشورهای مختلف می‌پرداختند، خصوصاً در ایام حج که هم عرصه‌ای برای رساندن پیام خود درباره‌ی نهضت اسلامی بود و هم فضایی برای ایجاد این ارتباط و تعامل. در این اتفاقات بود که از بسیاری نهضت‌های دنیای اسلام دفاع و جریاناتی را که در این زمینه‌ها به وقوع می‌پیوست، برای مردم تشریح و به تحریک و تشویق آنها برای حمایت از این حرکت‌ها می‌پرداخت.

علامه عسکری خود در این باره می‌فرماید:

«من در سفرهای خود به حج، به خطبه‌های نمازهای جمعه و جماعت در مکه گوش فرا داده و گاهی در بین نماز مغرب و عشا در مسجد خیف با آن خطیبان به بحث نشسته‌ام. سمینارهای در «رابطة العالم الاسلامی» شرکت کرده و در مسافرت‌هایم با علمای مصر به خصوص دانشگاه الأزهر شریف و علمای دیگر کشورها در لبنان و کشورهای خلیج و هند و پاکستان و کشمیر... به گفتگو برخاسته‌ام و پیام خود را مطرح کرده‌ام».[□]

ایشان پیام خود را در قالب طرح و شعاری که داشتند مطرح می‌کردند و می‌فرمودند: «شعار من دعوت به وحدت کلمه مسلمانان در راه بازگرداندن حیات اسلامی به میان مسلمین بود و طرح من نهضت اسلامی بود که طلیعه‌های آن در ایران از جانب علمای اسلام آشکار گردیده و از آن در جمع پیشوایان و متفکران اسلام دفاع می‌کردم و آنها را به پیوستن به نهضت و کمک به آن دعوت می‌نمودم و چنین بیان می‌کردم که نهضت مسلمانان در راه اعاده احکام اسلامی همه یک نهضت واحده است و در هر کشوری که این نهضت پیروز گردد، آثارش در دیگر کشورهای اسلامی گسترش خواهد یافت و خیر آن به کل مسلمین خواهد رسید.

و امیدوار بودم با بیان مصیبت‌هایی که بر مسلمانان ایرانی گذشت، آنان سرمشق گرفته و باعث وحدت مسیرشان گردد».[□]

ایشان درباره ملاقات‌های خود می‌گوید: «در این سفر (سفر دوم حج) با رهبران اخوان المسلمین در سوریه و سعید رمضان در مکه و محمد آدم رئیس نهضت اریتره در موقف عرفات و نمایندگان فلسطینیان در اردن و بیت‌المقدس و با روزنامه‌نگاران و دانشمندان و خطبای اسلامی و رهبران نهضت‌های اسلامی همچون ابوالحسن ندوی، ابوالاعلی مودودی رئیس آن روز جمعیت اسلامی پاکستان و دیگران ملاقات و مذاکره کردم».[□]

[□] - جلیل تجلیل، ترجمه‌ی معالم المدرستین، ص ۱۴.

[□] - همان، ص ۱۱.

[□] - همان.

علامه عسکری درباره آگاهی خود از نهضت‌های اسلامی و دفاع از آنها مخصوصاً درباره سفر دومشان به حج که انگیزه اصلی آن دفاع از انقلاب اسلامی ایران و آگاه کردن دیگر مسلمانان از این انقلاب بود، چنین می‌گویند: «در آن هنگام علمای عراق بر بازگرداندن احکام اسلامی به جامعه همت گماشتند و افراد امت اسلامی را بیدار می‌کردند که در مساجد و در مجالس و جشن‌های خود خواستار اعاده احکام اسلامی باشند و با رژیم در تصویب قوانین خلاف اسلام مبارزه کنند. از هر جایی، اخبار جنبش‌های اسلامی را به دست می‌آوردیم. جنبش الجزائر علیه فرانسه و نهضت فلسطینیان را با تمام قوا تأیید می‌کردیم. اخباری که از جنبش اریتره علیه حبشیان کسب می‌کردیم، آگاهی و هشیاری مسلمانان و اجتماع آنها را از لوازم موفقیت این جنبش می‌دانستیم که بتواند احکام اسلامی را برقرار کند و همکاری و تعاون مسلمانان و فراموش کردن مسائل اختلاف انگیز را لازم می‌شمردیم. □

هنگامی که نهضت اسلامی در ایران علیه سلطه طاغوت از جانب علمای اسلام از مدرسه فیضیه در حوزه بزرگ اسلامی قم در روز ۲۵ شوال ۱۳۸۲ق، آغاز گردید، ما آن را به فال نیک گرفتیم و خوشحال شدیم و همه توان خود را برای مساعدت و همکاری با آن گرد آوردیم و خود را مصمم به خدمت این نهضت نمودیم. از آن پس علمای عراق با همه‌ی قوا و توان خود، این نهضت را تأیید کردند که خدای به ایشان پاداش خیر دهد.

جا دارد در اینجا به نامه‌ی تلگرافی که درباره تبعید امام به ترکیه از سوی علمای کاظمین و بغداد به آیه الله سید کاظم شریعتمداری و نامه‌ای که جمعی از علمای حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف به رئیس جمهور و مجلس شورای ترکیه درباره تبعید امام به آن کشور نوشته بودند، اشاره کنیم. در نوشتن هر دو این نامه‌ها علامه نقش اساسی داشتند و نام علامه در مجمع امضاکنندگان این نامه‌ها دیده می‌شود. □

در این نامه‌ها اظهار ناراحتی و درد نسبت به این ظلم فاحش شده و از رئیس جمهور ترکیه درخواست شده بود که وضعیت ایشان را به مردم اطلاع داده و از ایشان به خوبی پذیرایی نمایند.

علامه در اینجا به برگزاری سه شب مجلس عزا برای شهدای فیضیه توسط خودشان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «در چنین شرایطی بود که من سفر حج را در پیش گرفتم تا به دفاع از نهضت مسلمانان در ایران و دیگر کشورهای اسلامی بپردازم».

ایشان در مورد بعضی دیگر از فعالیت‌های خود در حج چنین می‌فرمایند:

«من کار خود را با شرکت جستن در نگارش نشریاتی که برای توزیع بین حجاج آماده می‌کردند، شروع نموده و در قالب این نشریات تعدیلاتی به کار بردم. در این نشریات ابعاد نهضت اسلامی ایران شرح داده و ظلم حکومت طاغوت و نوکری او برای دولت‌های کفر را بیان کردیم و قیام مسلمین را برای یاری رساندن ایرانیان خواستار شدیم.» □

□- همان، ص ۱۰.

□- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۷۴، چ دوم)، ص ۱۲۰-۱۲۱. (اطلاعیها، پیام‌ها، تلگرافها و نامه‌های آیات عظام و مراجع تقلید).

□- جلیل تجلیل، ترجمه‌ی معالم المدرستین، ص ۱۱.

در ادامه از توقیف شدن نشریات و دستگیری منتشر کنندگان می‌گویند و اینکه علمای ایران و عراق در روز عید قربان نزد فیصل ولیعهد آن روز اجتماع نموده، خواهان آزادی بازداشت‌شدگان شدند. همچنین می‌گویند:

«من در این زمان فرصت را مغتنم شمرده و گفتم، حکومت شما که در این کشور، شما را مجری احکام قرآن قرار داده، مقتضی است که مسلمانان را که در راه تطبیق احکام قرآن با مقررات کشورشان مجاهده کرده و با حکومت‌های بلاد خودشان که می‌خواهند احکام کفر را اجرا نمایند، مبارزه می‌کنند، کمک نموده و این کشور را پناهگاهی برای آنها قرار دهید و ایشان را در شرح ستم‌هایی که بر ایشان شده، در میان برادران اسلامی که به حج مشرف شده‌اند، یاری دهید و این همان مصداق آیه‌ی کریمه‌ی \square لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ~ می‌باشد.

آنگاه قیام مسلمانان را در دانشگاه بزرگ اسلامی قم یادآوری کردم و ابعاد نهضت اسلامی را که از ایران برخاسته، مفصلاً شرح داده و وظیفه‌ی زمامداران اسلامی، خصوصاً سعودی‌ها را در برابر آن یادآور شدم». سید مرتضی عسکری در جای دیگر در دفاع از نهضت‌های اسلامی در مراسم سخنرانی که استاد مودودی رئیس جمعیت اسلامی پاکستان که از علمای اهل سنت هم بود، شرکت کرده و پس از سخنرانی ایشان که هشت اصل را جهت اعاده حیات اسلامی به جامعه بیان کردند، به سخنرانی می‌پردازند و می‌فرمایند:

«مسلمانان امروز در نهضت اسلامی خودشان نیاز به توجه به سه موضوع دارند:

- اول اینکه مسلمانان احتیاج به بررسی و تحقیق همه‌جانبه و غیرمتعصبانه در کیفیت احکام از مآخذ شرع اسلامی و حدیث و شناخت عمیق سنت به رها ساختن تقلید از علمای گذشته در تمامی این موارد دارند.

- دوم اینکه مهاجمین کافر و دشمنان ما در کشورهای اسلامی یعنی استعمارگران توانسته‌اند میان مسلمانان اختلاف بیندازند و بدان وسیله بر هر جنبشی که در کشورهای اسلامی رخ می‌دهد، غالب شوند. آنگاه در ادامه نهضت الجزائر بر ضد فرانسویان و اریتره علیه حبشی‌ها و نهضت علمای ایران را علیه نهضت طاغوت شرح داده و همت و کوشش مسلمانان را جهت پیوستن به نهضت خواستار شدم.

- موضوع سوم را همچنین بیان کردم که امروز ما احتیاج به ایمانی مثل ابوذر و عمار و سمیه داریم و آنگاه مصائب و رنج‌هایی را که در راه اسلام در همین مکه دیده‌اند، مکه‌ای که اینک ما در آن هستیم، شرح دادم.[□]

در مدینه بعد از اینکه خبر دیدارهای علامه با هیئت‌های اسلامی به گوش رئیس دانشگاه اسلامی آنجا یعنی شیخ عبدالعزیز بن باز، رسیده بود، یکی از علمای بغداد در توصیف دیدارهای علامه بسیار سخن گفته بود که بن باز پنداشته بود که علامه از پیروان مدرسه‌ی خلفاست و او را به دانشگاه دعوت کرده بود که جمعیت بسیاری از اساتید و دانشجویان برای شنیدن سخنرانی علامه به آنجا آمده بودند. ایشان چنین سخنرانی می‌کنند:

«رسول الله هنگامی که وارد این شهر شدند، عقد برادری بین مسلمانان مهاجر و انصار برقرار فرموده و براساس این برادری و اتحاد بود که جامعه باشکوه اسلامی پایه‌ریزی شد. شما با داشتن دانشجویانی که از چهل و پنج کشور در کنار خود دارید، می‌توانید به پیامبر اسلام اقتدا کنید و این خدمت بزرگ را به اسلام و مسلمین بنمایید که امروزه مسلمانان بیش از همیشه به آن نیازمندند؛ چرا که مسلمان‌ها در سرزمین‌های گوناگون گرفتار استعمار مهاجم

□- همان، ص ۱۲-۱۳.

کافری هستند که با ما سر نبرد دارد. برخی از آنها زیر پای استعمار ناله می‌کنند و برخی هم گرفتار کارگزاران استعمار هستند. این الجزایر را ببینید که مسلمانانش با فرانسه نبرد می‌کنند و بر آنان می‌گذرد آنچه می‌گذرد. در اریتره مجاهدین اسلامی با هیلاسلاسی امپراطور حبشه درگیرند و چه مصیبت‌ها که بر سر آنها می‌آید و علمای اسلامی ایران با طاغوت و اربابان استعمارگرشان درافتاده، می‌کوشند که بی‌رحم‌ترین استعمار کافر را بر روی زمین سیطره پیدا کرده، طرد کنند و احکام اسلامی را به کشور خود بازگردانند و حوادث و مصائب آنها را شرح دادم.[□] اینها همه مطالبی است که از زبان خود علامه بیان شد و نشانی از تلاش بی‌شائبه‌ی ایشان در دفاع از نهضت‌ها و انقلاب‌های گوناگون اسلامی در زمان خود دارد. همچنین نشان‌دهنده اعتقادات علامه در مبارزه با استعمار و اعتقاد به ایجاد تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلامی در کشورهای اسلامی در زمانی است که بسیاری از علمای در این زمینه فعالیت خاصی از خود نشان نمی‌دادند.

علامه همچنین در ادامه فعالیت‌های سیاسی خود به مبارزه با استعمار و حکومت ظالم در عراق پرداختند که در بخش علامه و آیه الله حکیم و تأسیس حزب الدعوة الاسلامیه و همچنین ارتباط با شهید صدر به آنها اشاره کردیم. به این دلیل بود که حزب بعث به رهبری صدام حکم اعدام ایشان را صادر کرد که علامه با آگاهی از این مطلب که بعد از جریان قیام ایشان با آیه الله حکیم علیه حکومت صورت گرفت با بی‌مهری مردم عراق و تنها گذاشتن آیه الله حکیم روبه‌رو شدند که سبب شد از عراق به سوریه و بعد به لبنان بروند که در آنجا هم دست به فعالیت‌هایی زدند؛ از جمله همکاری با امام موسی صدر در ترویج مکتب تشیع و مبارزه با حزب بعث. در این میان هم، حزب بعث با توجه به دشمنی‌ای که با شیعه داشت و با نظر به اینکه بسیاری از افراد حزب بعث از شیعیانی بودند که به خاطر شدت فقر به این حزب پیوسته بودند و در قبال آن پول می‌گرفتند - که با آگاهی بخشی علامه و امام موسی صدر و علمای دیگر همچون محمد مهدی شمسالدین و شهید محمدباقر صدر و آیه الله فضل الله به مردم - در صدد از میان برداشتن این بزرگان برآمدند و علامه به خاطر فعالیت‌هایش در لیست ترور آنها قرار داشت. این مسئله به قدری جدی بود که محمد قذافی از همپیمانان حزب بعث بود و خود را و حداقل بعد از جمال عبدالناصر سردمدار جهان اسلام می‌دانست، حکم قتل علامه را صادر کرده بود. علامه این مسئله را بارها با یاران خود از جمله قاسم قنبری در میان گذاشته بود.

همین جریان باعث می‌شود که علامه از آنجا به ایران عزیمت کرده تا به راحتی به فعالیت‌های خود بپردازد.

علامه در ایران

آمدن علامه با اوج فعالیت‌های دکتر علی شریعتی در ایران همراه بود و بسیاری از علما و مراجع نسبت به او و برخی کتاب‌ها و گفته‌هایش واکنش نشان دادند. در این میان، برخی از علمای بسیار افراطی با این مسئله برخورد می‌کردند و بسیاری هم به طور طبیعی، کتب ایشان را گمراه‌کننده خوانده و بسیاری از حرف‌های او را نیز این

[□] - همان، ص ۱۳.

چنین خواندند. بعضی هم کتب او را تحریم کردند؛ از جمله: علامه طباطبایی[□]، سید کاظم مرعشی[□]، سید علی فانی اصفهانی[□]، آیه الله میدانی[□]، آیه الله شهاب الدین مرعشی نجفی[□]، آیه الله علی نمازی شاهرودی[□]، آیه الله خوئی[□]. علامه عسکری نیز نظرات مثبتی نسبت به وی نداشت[□] و شاید همین موضع یکی از دلایل به انزوا کشیده شدن ایشان از مسائل سیاسی شده بود.

از مطالبی که درباره‌ی علامه می‌توان بیان کرد، موضع ایشان در قبال بعضی از افراد نهضت‌های اسلامی در سراسر دنیاست؛ از جمله موضعی که در قبال یاسر عرفات در ایران گرفتند که باعث شد بسیاری از مدافعان و حامیان سرسخت او که در ایران بودند، در مقابل علامه موضع بگیرند که در نهایت، به بیتوجهی بسیاری از افراد به ایشان و مظلوم ماندن و در حاشیه قرار گرفتن این عالم بزرگ در ایران منجر گردید. البته باز هم علامه از تلاش‌های خود در ایران کم نکرد و به فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود ادامه داد.[□]

ایشان اعتقاد خیلی شدیدی به مقام معظم رهبری (در زمان ریاست جمهوری ایشان) داشتند و می‌فرمودند: «ایشان فردی بسیار مدیر و شجاع می‌باشند که قادر به اداره مملکت هستند و مقابل متفکران فاسد می‌ایستند و چندین بار می‌گفتند: بالاخره دار و دسته‌ی مهدی هاشمی به دست ایشان ادب و در نهایت منکوب می‌شوند. اعتقاد به ولی فقیه داشتند و برای ایشان و جمهوری اسلامی دعا می‌کردند.^{□□}

حال این نگارش را با دعاهای ایشان^{□□} به پایان می‌بریم.

خدایا، تو را به خون مظلوم حسین مسئلت می‌کنیم که بر محمد و آلش درود بفرستی و ما در دنیا به زیارت حسین «علیه السلام» و در آخرت به شفاعت او موفق بداری.

خداوندا، این جمهوری اسلامی را تا ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سالم نگه دار.

دشمنان اسلام را در هر جا که هستند، مخدول و منکوب بفرما.

برادران و خواهران ما، مسلمانان فلسطین را بر صهیونیست مظفر و منصور بفرما.

شیعیانی که در عراق گرفتار ظلم بعث و صدام هستند بر دشمنان مظفر و منصور بفرما.

□ - اسناد انقلاب اسلامی، ۲۰۶۱.

□ - همان، ص ۲۱۱.

□ - همان، ص ۲۱۵.

□ - همان، ص ۳۵۲.

□ - همان، ص ۴۸۱.

□ - همان، ص ۲۱۵.

□ - همان، ص ۴۸۰.

□ - همان، ۱۴۰/۲ (نامه مورخ ۱۳۵۶/۱۱)، سایت: www.Imamsadr. Ir/news/news.PHP? Id=3857

□ - گفتگو با دکتر قنبری از یاران علامه با حلقه‌ی علمی تاریخ اسلام در تاریخ ۸۷۷/۱۹.

□□ - همان.

□□ - همان.

هر کجا مسلمان‌ها گرفتاری دارند بر دشمنانشان مظفر و منصور بفرما.
 شر دشمنانشان را به خودشان برگردان.
 ولی فقیه را طول عمر با برکت و توفیق خدمتگزاری به اسلام و مسلمانان عنایت کن.
 به ما، توفیق طلب علم اسلامی برای عمل عنایت کن.
 «والسلام علیکم ورحمه الله برکاته»

فهرست منابع و مأخذ

- ۱ - ان ویلی، جويس، نهضت اسلامی شیعیان عراق، ترجمه‌ی مهوش غلامی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳.
 - ۲ - اقلیدی نژاد، علی، نگاه حوزه، ش ۱۱، اسفند ۱۳۸۰.
 - ۳ - پیر حسین لو، علی، یاس نو، ش نمایه ۱۳۵، بازیابی ۱۰۶۱.
 - ۴ - جلیل تجلیل، ترجمه معالم المدرستین.
 - ۵ - خرصان، صلاح، حزب الدعوة الاسلامیه حقائق و وثائق.
 - ۶ - دشتی، محمد، کتاب ماه و دین، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷.
 - ۷ - اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، ۱۱/۶/۱۳۵۶.
 - ۸ - خاطرات حجه الاسلام محتشمی، ج ۱.
 - ۹ - فصلنامه ترجمان سیاسی، ش ۱۰، خاور میانه.
 - ۱۰ - فصلنامه تخصصی علوم حدیث، ش ۱۰ تابستان ۱۳۸۰.
 - ۱۱ - یادمان آیه الله شهید محمدباقر صدر، ش ۱۸، اردیبهشت ۱۳۸۶.
 - ۱۲ - فصلنامه‌ی گفتمان مهدویت، «مهدویت از دیدگاه مذاهب اسلامی».
 - ۱۳ - سنخبرگزاری فارس، احمد عابدی از شاگردان علامه عسکری.
 - ۱۴ - پایگاه تحلیلی خبری سپهر، کد خبر ۰۲۱۱۹، شناسه ۸۱۲۳.
 - ۱۵ - گفتگو با دکتر قنبری از یاران علامه عسکری.
 - ۱۶ - سایت روزنامه خراسان، پنج شنبه ۱۳۸۶/۸/۳، ش مسلسل ۱۶۸۲۸.
 - ۱۷ - سایت: www.shahed.isaar.ir «ناگفته‌هایی از حیات علمی شهید صدر در گفت و شنود با علامه».
 - ۱۸ - سایت روزنامه شرق، سال دوم، ش ۴۰۳. «مهم‌ترین لیست‌های انتخاباتی احزاب سیاسی عراق». ترجمه‌ی ع.آبشناس (یکشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۸۳، ۳۰ ژانویه ۲۰۰۵).
- سایت: www.Imamsadr.Ir/news/news.PHP? Id=3857